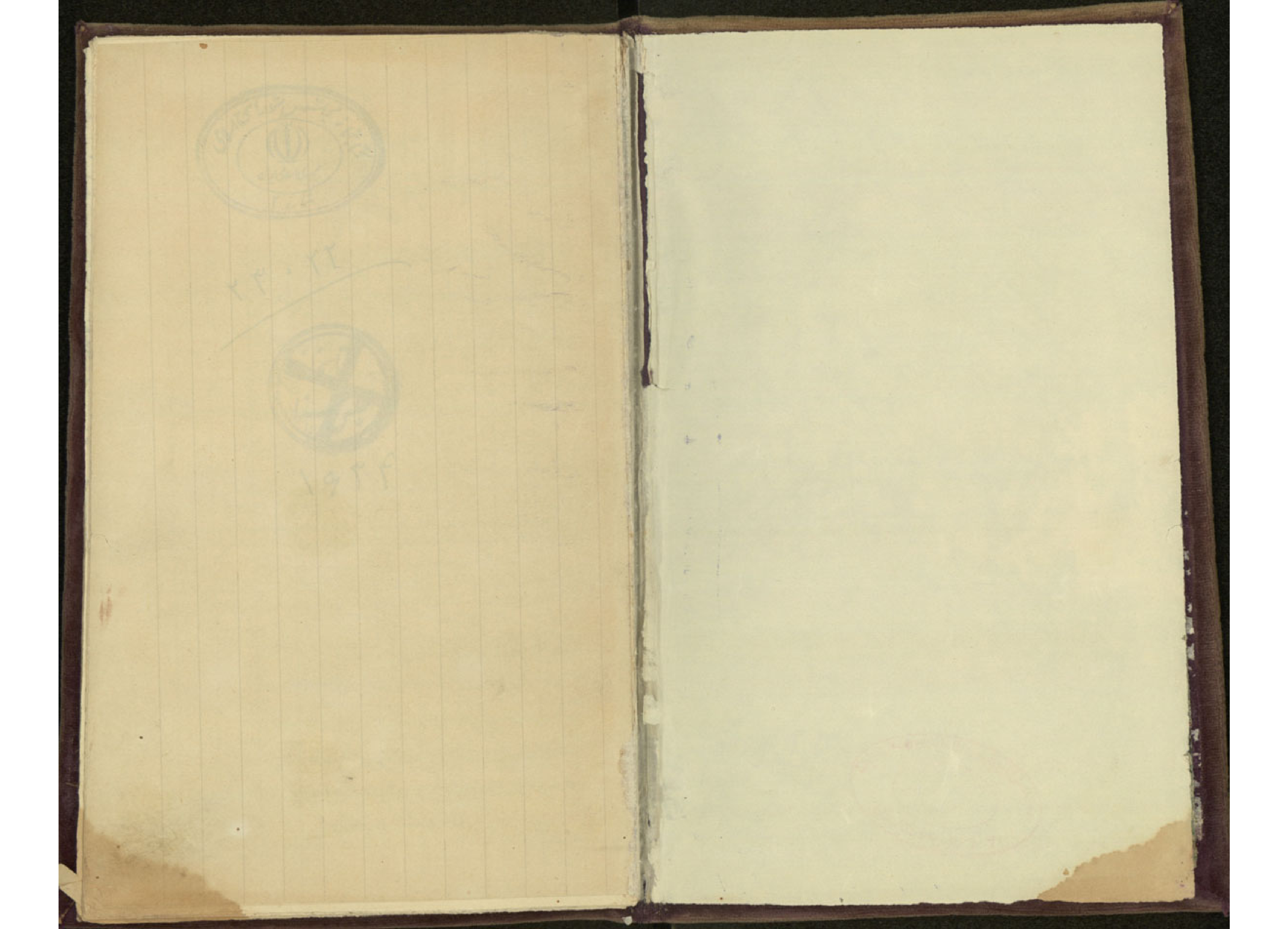
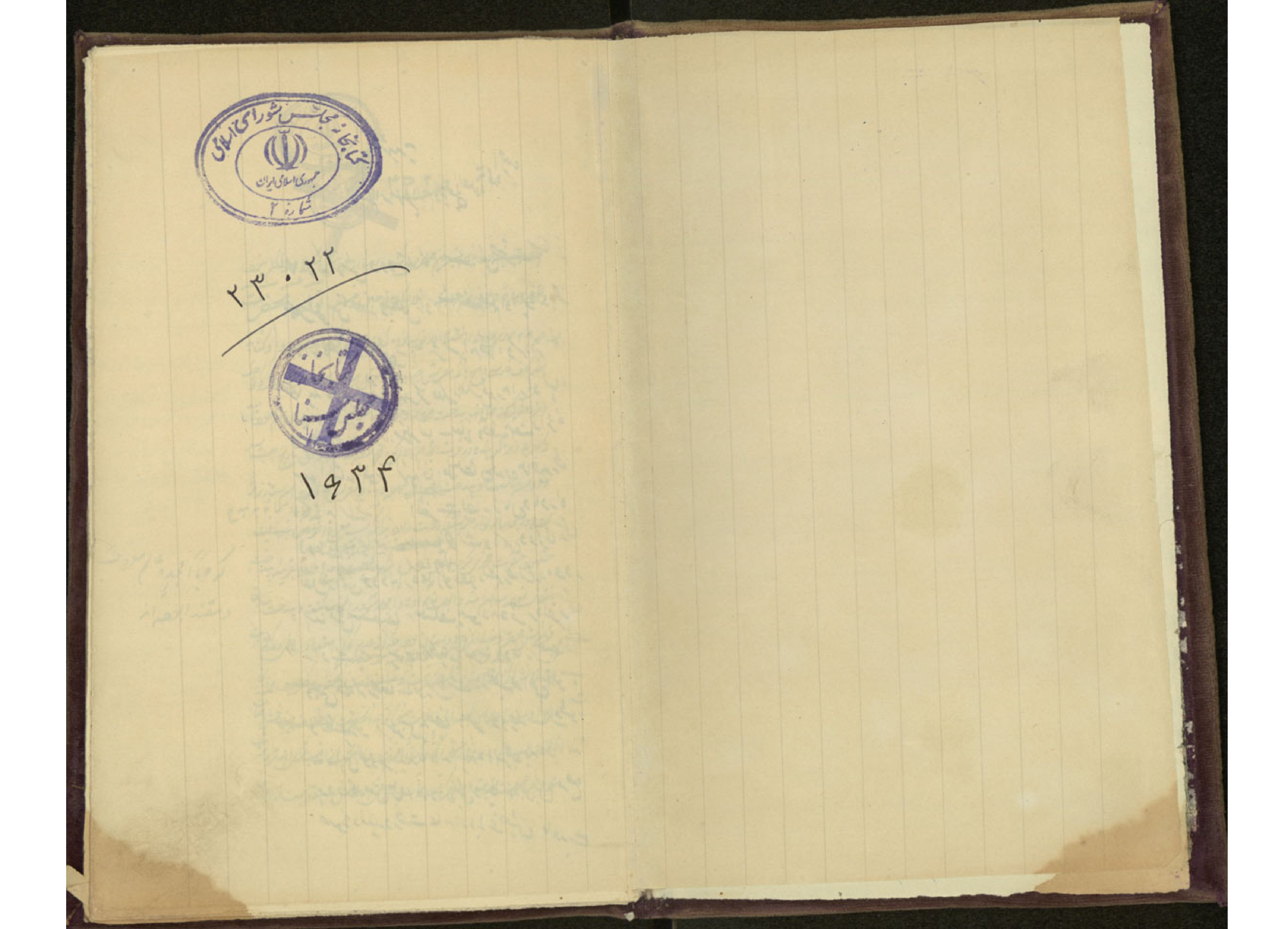
رساله شریفه شهیدیه





کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ۲
۲۳۰۲۲
۱۶۳۴

شهیدیه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الصلوة لمحمد و آله اجمعین

اما بعد که این رساله‌ایست در [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قصه و نقل [illegible] اولیاء و [illegible]
و دائره [illegible] مشهور [illegible] فقرا و [illegible]
[illegible] و [illegible] الله [illegible]
و منطقه طریقه و [illegible] و قطب [illegible] دائره
[illegible] الکتاب [illegible] سلطان محمد بن ملا حیدر [illegible]
الکتاب [illegible] آنحضرت [illegible] زمان [illegible]
دو [illegible] علوم [illegible] و [illegible]
نقل [illegible] بوده [illegible] و فضلا [illegible] بوده و در
[illegible] مستفیض [illegible] مختلف بوده و [illegible]
[illegible] بوده [illegible] و [illegible]
و [illegible] که [illegible] در تحلیه بواطن قلوب
و تصفیه [illegible] و [illegible]
[illegible] بوده [illegible]
بوده [illegible] و [illegible] و [illegible]
صورت و [illegible] و [illegible] غرض [illegible]
[illegible]

ص ۴۵۲

مما لاریب فیه بعد [illegible] محضر [illegible] ده روز از جهان [illegible] بلا کلام بنفع
بنفع [illegible] و بنفع [illegible] [illegible] بنسم تولد آنحضرت
در ۲۸ جمادی الاولی از سنه ۱۲۵۰ در قریه بوده که از قرار [illegible] بعد [illegible]
بضم کاف فارسی و فتح [illegible] که معربش جنابدست مشتمل بر قرب [illegible] قریه بزرگ و [illegible]
و مزرعه که از جمله آنها بیدخت است که دختری از سلاطین عجم بنا نهاده و باسم خود [illegible]
که [illegible] و در قرب [illegible] بالای کوه قلعه ساخته موافق تاریخ [illegible]
و روضة الشهداء و بیدخت بضم دال مهمله و [illegible] معربش [illegible] اسم [illegible]
[illegible] دلالت دارد بر آنکه شب معراج [illegible]
مشهور حضرت محمد [illegible] و بعد [illegible]
انتقال [illegible] شده و الان تمام اولاد امجادش در [illegible] کنند و بیدخت سابقا
قریه‌ای بس محقر و [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
باغات بسیار شده و [illegible] و بالنسبه [illegible]
[illegible] جمعیت تر شده چنانکه قیمت آب و املاک و عمارتش سابقا بیست هزار تومان

که [illegible] مجده عالم معروف
و مقبره [illegible] از

رامارک

و معذرتش نشده و در حضرتش توشیده چنانچه حجی ملاعلی امام جماعت بیدخت که

عالم و زاهد متتم تمام کند به بود و از آبا و اجداد و عالم و متتم العداله بوده اند و در حرا[ن]

کسب علم کنند به تألف در نامه اقتدا با و منصوص اند و نماز جمعه را بر پا میداشتند

با فرط شوق و مباهات و حضرتش که هر خود را با حضرت ما دکه خلیفه الحضرت صاحب التقایة [الکبری] و التراث الوقیره و العلوم الظاهره و الباطنه ... و الحکمه البالغه الکامله و الکرامات و الحجیة الیقین و اللطیفة الالهیة ... علی ... رحمه

حالات عقب بود رفتند از آن خبر است و پس از عقد و قبل از زفاف عمل

قوه فکریه و خلاص نفس ناطقه از چنگال طبیعت و تحقق بمراتب روحانیت که

فعلیة اخیره و فصل اخیر نوع انسان و موجب حشر او الی الرحمن است پرداخته و زما[م] امور

ناچیز انداخت و موطن جلیت نفقه اشتر بنام مطلب النعم و در سنه ۱۲۷۹

عازم اصفهان شد و در خدمت مرحوم حاج محمد کاظم اصفهانی ملقب بسعادتعلیشاه قطب وقت

بمطلوب رسیده و پس از تربیت و تکمیل و چند سؤال سعادتعلیشاه امر خلافت خود را

تفویض بآنحضرت و ولد او را به اسم ملامیرزا عبدالحسین ریاض معین فرموده است

روانه کن بر سخت و خود بطهران رفته مقیم شد و در سال ۱۲۹۱ الحج بیت الله الحرام

و مراجعت نمود در سنه ۱۲۹۳ رحلت نمود در قریه شاه عبدالعظیم در صحن امام زاده حمزه

در حجره منسوبه بسراج الملک مدفون شد و العهد الکبرا مراد معروف و امر محله ریاست

سلسله نعمة اللهیه و ارشاد بالطبع متفق و منحصر بآنحضرت گردید و تمام فقراء و طالبین



بعد و اینکه در سبزوار از زمان مشروع و از جهت تمدن و آسایش سکنه و رواج احکام

شریعت و زیادتی ثروت اول قریه کشاورز است و مسجدی واقع در ده بالا مؤذن موظف

و نماز جماعت اول وقت و مدرسه دایر و در سمتهای متعدد از هر علمی حتی طب و سایر

فنون حکمت هر صبح و عصر و خادم موظف و حمام زنانه جدا و مردانه جدا که اسراء

حمامهای انفرادی و خیلی نظیف است و در تمام شبهای رمضان از ساعت پنج شروع بمنا

جات میشود در بالای گلدسته مسجد و سه نفر بترتیب مناجات میکنند تا صبح و اول صبح

صادق اغلب مردم بیدار شده و در مسجد سحرها چراغ روشن و بعضی بنماز شب مشغولند

و اهل النجات اما به اسم ... نعش بیمبودند در زمان ... و ممنوع ... نفع و تخاصم نمیشد و دائم با هم توافق میعد

و بالنسبه دزدی و گدائی در آنجا نادر و فقیر الی بهتر از غنی سایر جاها تعیش مینمایند و چون

در آن ب رجوع که نایب خلیفه و فرزند آنحضرت است در تجدید کتب تفسیر که

آنحضرت تصنیف نموده مجملی از اوائل حالات و تدریس مرقوم شده و در این جا از ذکر

آن تکیه اثنا قلم در کشید زیرا که این مختصر نیست فقط شرح مقدمه شهرت

و تحقق و کرامت آنحضرت است و تجلیل آنحضرت پس از تکمیل ادبیات و حکمت

و شرعیات در سبزوار و مشهد و نجف مراجعت بلند به نمونه جمعی و شوق تو

اهل وطن گردید که اهل تمام کن بر از عالم و عامی متعدد از مراتب ملیه بذیرفتند

و معترف گردید.

از اطراف بلاد متوجه کنابه شدند و با آنکه سابق بسیار بعید که ناخت و تاز ترکمان
سدّ راهها داشت حتی آنکه عبور از ده به ده با احتیاط کامل بود همان سال فرمان ایمنی
شدند که اول زائر آنحضرت مرحوم آقامیرزا محمد صادق اصفهانی با توپ و ارابه از طرف خراسان
آمد و در مراجعت اسلحه برگشت پس طالبین رفت و مطمئناً عازم کنابه گردیدند
و تا قریب اواخر عهد خلافت آنحضرت که ۱۳۳۳ سال بود تمام طرق و شوارع و داخله
بلاد ایران چنان امن و آرام بود که سابق در بلاد ایران [illegible] بود
که در چند سالی آخر بتحریک مستبدین و حکام و [illegible] تمام مشهد اشرار الی ابهیجان
[illegible] و دریابان اذیت و بلاد بش برآمدند و اول اذیتی که در مشهد نمودند به احتزاز [illegible] شیخ
عبدالله [illegible] که از جناب آنحضرت شیخ [illegible] بود پس بحکم ان الله لا
یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم آغاز انقلاب ایران شد و سبب [illegible]
و [illegible] نزاع ارامنه و مسلمین در مشروطه تا عدم مایه [illegible] بود [illegible] آتش فتنه [illegible]
بروسیه رفت و از آنجا بطهران آمد که طهران منقلب شد و هم ایران را منقلب کرد [illegible]
و هر قدر شر اشرار افزون میشد نزاع ایرانیان افزون میگشت و ناخت و تاز دزدها در
اطراف طبس کیلکی که حاکم نشین کنابه است زیاد شد چنانکه روز روشن دولت معتبر [illegible]
کرده بلکه سکنه را بیرون کرده خود می‌نشستند تا روز یکه آنجناب را شهید نمودند [illegible]

انقلاب ایران

و تبریز منقلب شد و قوچان مورد توپ شد [illegible]
انقلاب ایلات در ارکرفت و شهرها منقلب شد و ~~[illegible]~~
~~و انواع فتنه از همان روز از تصل لا بظهور رسید از آنجمله خونین خراسان و بستن توپ [illegible]~~
~~گرفتن بختیاری اصفهان [illegible] تبریز [illegible] مشروطه در طهران~~
~~و سیر ایران [illegible] طهران [illegible]~~
~~[illegible] شهادت آنحضرت [illegible]~~
~~[illegible]~~ تا کنون که سنه ۱۳۳۳ است من بعد نیز آشوب در از دیاد و هر روز حادثه
تازه‌ئی که اگر در هر صد سال یکچنین حادثه و واقعه‌ئی عجیب [illegible] تازه بتازه واقع میشود
آن کهنه نشده بزرگتر از آن میرسد چنانکه تعجب از هر امر عجیب سلب شده و مردم ایران هر آن
منتظر واردات [illegible] ولی [illegible] چنانچه بعد ذکر شود و تکلیف خود را ن
فهمند که بکجا ملتجی شوند و این تیرها از کدام کمان بجان آنها میرسد تا سپر انداخته و
کاندار بوسیده تسلیم شوند بران انجمن بلار باید گریست که فریاد رس ایشان
نیست وما کان قیس هلکه هلک واحد ولکنه بنیان
قوم تهدما چنانکه خود آنحضرت [illegible] از مرگ [illegible] مرگ امر خدا است
سخت نیست مرگ [illegible] سخت است که در مرگش عالم عزادار شود ذکر کرامات
آنحضرت بدانکه کرامت در مرتبه فات جمله [illegible] بحکم ولقد

در فوت شهادت شیخ

كرمنا بنی آدم و در مرتبه صفات با فطريت و آن منوط بايمان نيست بلكه در
كافر هم يافت شود چنين سخاوت حاتم و يا كسبيت و آن غالباً منوط بايمان است و در
مرتبه افعال عبديت كه ترك مقتضيات طبيعت باشد و آن مأمور به جمله مؤمنين
است بحكم ان اكرمكم عند الله اتقيكم و يا وجهيت و آن نزد محققين
فعلی است كه از مبدأ الهی و وجهه ربانی صادر شود خواه خارق عادت باشد و خواه بر وفق
عادت بشر و خواه دائم باشد و آن در كسی است كه جزو جهه الهی در وجودش حاكم بنحو نمايد بحكم
وما تشاؤن الا ان يشاء الله و اين در اولياء بزرگ و اقطاب قدره
منحصر است پس جمله افعال بزرگان و لو عاديات و امضاء شهوات و اجراء غضبات
طبيعی كرامت است و در مؤمنين ديگر نيز شايد اينگونه كسی بندرت پيدا شود ولی
نتوان اشاره بتعيين نمود و نزد عموم مردم كرامت الفعلی است كه خارق عادت باشد
و امتياز آن از سحر و شعبده كه در مابه الاشتراك خارق عادت شريكند با اين است كه السحر
و شعبده صناعتی كسبی و كرامت موهبتی الهی كه صاحبانش مسبوق بعمليات در رياضات نيست
ولی ان [illegible] طبيعت ثابت اينها خارق عادت كه بتو
هيات الهی باشد اگر مقرون با دعاء و تحدی باشد خواه ادعای شريعت ناسخه و خواه ادعای
رياست شريعت سابقه آنرا معجزه نامند چنانكه در انبياء است و در اولياء نيز در زمان

ظهور

آيا بوده نباشد آنرا كرامت خوانند چنانكه در اولياء و سائر مؤمنين اتفاق كرامت
نيز منقسم میشود بچند صنف با اختلاف بغيب است از [illegible] و مخفی بالتصرف در مواد
كائنات برخلاف رسم معمول طبيعت و هر يك از اين اقسام فنون و شعب و انواع [illegible]
و جمله راجع میشود بعلم و عمل پس كرامت در افعال وجهيه نزد عموم تابع
از قوه علامه انسانيت و يا از قوه عماله و مبدأ افعال [illegible] از ابنه و بشر نيست
چنانكه افعال حق اول تعالی نيز ناشی از علم و قدرت ذات و آنحضرت علاوه بر [illegible]
جمله افعال و احوال در نظر دقيق پاكان كرامت بود خوارق عادات نيز فوق حد [illegible]
لهذا يك از بندگان [illegible] و ابن اقدم در وصف [illegible] القدرت [illegible] كرده اند كه
در [illegible] بعضی از زبان [illegible] با اظهار [illegible] لفظ
و حرف [illegible] وان قميصا حيط من نسج تسعة و عشرين
حرفا عن معاليك قاصر اخبار آنحضرت از شهادت
خود و اشارات بان [illegible] از سنه ۱۳۱۲ تا ۱۳۲۷ اغلب با [illegible]
هديه در استانش حضرت [illegible] قبل از شهادت و فتنه [illegible]
ابتدا [illegible] بسختی [illegible] كشته شود [illegible] فورا [illegible]

[illegible]

شود و این بنده گمان میکرد که خبر از مرگ خود میدهد که یکی از این قسم خواهد بود

و نیز یکروز صبح فرمود که دیشب در خواب افتادن و زحمت پرستاری بجهت جسمی

ندارد بلکه دفعه خلاص شدن راحت است ۳ـ آنحضرت گاهی و یک سال قبل از شهادت

ذکر قصه نادر و چنگیزخان و قتل شیخ نجم الدین کبری را که بسبب قتل شیخ مجدالدین بغدادی که

شد که سلطان محمد خوارزمشاه او را در حالت بیخودی در آب غرق کرد بعد ملتفت شده [illegible]

شیخ نجم الدین که مرشد او قطب وقت بود آمد و گفت حاضرم که قصاص شوم شیخ [illegible]

خون فرزندم مجدالدین سر تو و سر جمله ایران است نقل میفرمود الخ میفرمود

که با این قدرها بلا آخر میشنیم و در [illegible] سه شنبه ۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۷ در محضر درس باز

همین قصه چنگیز را فرمود لکن زود بحث مختصر بود یعنی مختصر کرده که بلا آخر میشنیم [illegible]

قتل عام که شهادت بزرگ باشد بلا آخر میشنیم فرمود هر چه خدا خواسته و مقدر شده

خواهد شد ۴ـ ذکر داستان قصه زمان شاه سلطان حسین و قتل بعض [illegible] از برای [illegible]

سلطنت افغانها اتفاق میفرمود و میفرمود حالا هم چنان شده ۵ـ آنحضرت از ده روز

بشهادت در مجمع [illegible] گاهی [illegible] و این شعر را مکرر میکرده و تیغ برهنه ایم در

دست قضا خوش گشته [illegible] ابرو بزند ببه ببه از عبارت آنحضرت که دختر مرحوم

میرزا عبدالحسین [illegible] که از اجله سادات و در طریقت بوده که بعد از فوت حضرت

لائی نور علیشاه

[illegible] و در [illegible] شیخ [illegible] ازدواج [illegible]

لائی نور علیشاه ثانی نور الله [illegible] بزوجیت درآورده بودند و از ایشان یک دختر و یک پسر میرزا

محمد باقر نام مانده که [illegible] عرض میکرده این حیث که [illegible] آورده بودند عرض

کرده بود خانم [illegible] خبر مرگ میدهید فرمودند خوب انشاالله [illegible] باشد الخ و قصه چنگیز را

فرمود [illegible] شده بود بعد فرمود بود [illegible] نقد را [illegible] ۵ـ ام در دیوان

[illegible] لذا [illegible] اینجا نگاشت که در شب [illegible] صفر ۱۳۳۰

زوجه حسن [illegible] بیدار [illegible] چشمش را [illegible] از معالجه مایوس بود از مریدان

آنحضرت نیست و لکن [illegible] از طبابت آنحضرت میفرمود افسوس [illegible] در خواب

دید آنحضرت را که فرمود آمده ام چشم ترا خوب کنم چون از خواب برخاست دید

چشمش [illegible] و شفا یافته [illegible] روضه [illegible] ترتیب داد ۶ـ

نظیر این [illegible] از عملهای [illegible] در تعمیر بقعه آنحضرت کار میکرد [illegible] در کرفت

چنانکه از کار [illegible] زمانه [illegible] آنحضرت شد شب خواب دید آنحضرت را [illegible]

زائل شد [illegible] بعد [illegible] کار میکرد ۷ـ و نیز [illegible] پنجشنبه ۱۲ صفر ۱۳۳۰ در مجلس

روضه [illegible] بقعه آنحضرت که [illegible] حاضر بود درویشی [illegible] گفت که پنجشنبه گذشته

خیلی مضطر بودم [illegible] ملتجی شدم بقبر آنحضرت [illegible] بمنزل خود رسیدم

[illegible] از ده قران [illegible] آمد [illegible] قران [illegible] بعض [illegible] عفیف که

[illegible] و وجود [illegible] [illegible] [illegible] نقصه [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

بزیارت قبر آنحضرت میروند روی قبر پول میپاشند که بمصرف [illegible]

نقل نمودند که چند روز قبل از شهادت فرمودند چندی قبل صدر العلمای ترک

در بازار زینت علماء گشته چه قدر سلاحت بردند [illegible] خلاص شد و در

رختخواب بیرون حسینی [illegible] صبح جمعه آخر عمرش ۲۵ ربیع الاول ۱۳۲۸

که هر جمعه شبها الطوم [illegible] و صبح جوش [illegible] مردم بزیارت شیخ شرفیاب میشدند و

در الخصوص فرمایشهای بزرگ مغتنم واقع میشد امروز فرمودند گمان نکنید که برای از

علایق دنیا نجات میابید بلکه انکه در زنده که از دنیا می کند بعد از ترک علاقه

اش محکمتر و از مفارقت دنیا منزجر و معذب خواهد بود همت نمایید که تا زنده اید

خود را از دنیا نجات دهید بعد ارشاد به اقسام مرگ نمودند و یاد از صدر العلمای ترک

کرده و مرگ او را ستوده که مرگ چنین خوش است بعد صریحاً فرمودند که ما هم باید برویم

حضار این سخنان را نیز حمل بر وعظ نمودند ۸ عصر یوم الجمعه بالا اسدالله خدمت

مدرسه که نان و روغن چراغ از جانب آنحضرت بعموم غرباء میرسید و الحال هم چنانست

که هر که وارد شود بقدر خوراکش نان و روشنائی شبها و هفته یک شب مطبوخ میدهند

سفره ای نور علینا [illegible] امده قبض نان و روغن چراغ خواست فرمودند قبض را دادند

تمام شد خودش و حضار حمل بر مغضوب بیت الدین نمودند پس قبض مقداری که نوشته داد

کرده اند

بس اند و [illegible] نجم

کرده است فرمودند دیگر باشد بعد خواهد داد ۹ عصر یوم الجمعه نایب الحکومه کشیک بامداد [illegible]

بخدمت آنحضرت آمده بود قتل صدر ترک میان آمد صریح فرمودند که ما هم شده ایم

باید برویم شخص نوخلاص شده بزیارت ۱۰ مرسوم آنحضرت بود که ایام سوره

در مدرسه از هر مقوله درس میفرمودند مخصوص از تفسیر که حفظ نوشته و از اصول کافی

مگر دهه محرم و ۱۳ روز نوروز دو این رسوم الی الان لاابتر نوری عید و دالوه ورد ۱۳۲۸

که تحویل عصر روز ۲ صفر و نوروز ۲۹ بود نیز بمدرسه تشریف میاوردند بدون درس فقط

مقابله کتاب الایضاح و آن شرح جنت عربی بر کلمات قصار با آراء خود آنحضرت و شرح

نیز فارسی نوشته بعض عرض کردند که مقابله این هم لزوم و فوریت ندارد که خلاف

مرسوم بجا آید بعد از ۱۳ نیز ممکن است فرمودند شاید بعد نتوانیم ۱۱ حاجی قاسم

نام تاجر سبزواری که مقیم بیدخت بود طلبکار بود از شیخ محمد تقی نام وارد مفلس شده

بود و آنحضرت نیز از اهالی و بقصد [illegible] داشت و لهذا مطالبه مخصوص بلکه

[illegible]

اعانت نیز باو مینمودند و این حاجی قاسم غالباً در حضور مبارک ذکر الطلب این سخن مینمود

تا آنکه روز ۲۳ ربیع الاول در مجلس درس که آخر درس آنحضرت بود ذکر الطلب با تقاضا

سخت و ستیزه نمود که ترک از خود آنحضرت تقاضا مینمود چنانکه المعدن حلم مغضب

حرکت نمود حاجی قاسم هم با برهنه فریاد کنان از دنبال رفت تا درب التمنزل و در منزل

دهان [illegible] [illegible] و [illegible] کشیده

رفت گرانم وجه ملا را از خود شما میخواهم شما که طلب خود را از او مطالبه نمیکنید
طلبم را از میان میبرید آنحضرت با چهره برافروخته رو باسمان نمود که خدایا زنده
ترش فوت اشفیع ملا زید لکن و داخل خانه شد ۱۳ از قرار دستک محاسبات آنحضرت
با مردم معلوم میشود که از اماعرات ۲۴ مشغول تفریق محاسبات خود شده بود
چونکه املاک موقوفه و امانت بسیار در تصرف آنحضرت بود با آنکه سه ماه دیگر بر رجب
تاریخ دستک نوشت وقت حساب بود ۱۳ شب بیستم عرابه دو سابقه
فرزندان خود را با جمیع طلبه در حضور انها دختر یکی که هر خود را عقد بست با برادر
زاده خود ملا سلطان محمود دفن سوانه را با پیشتر هر چه زنده تر است و خواندند و دختر
سه دختر دیگر عروس کرده بود و یک دختر کوچک تر باقی بود مگر خواست را هم
فرمود من اختیار این یکی را داشتم و اختیار آن سه را ارش اعلامت
و مردم حمل بر ظاهر نمودند فوراً مدنها از آن نور عقیق خواستار میشدند
ساکت بودند تا آنکه سرش معلوم شد و بعد در سنه ۱۳۲۹ همان دختر را آقای نورعلیشاه
عقد بست با آقا میرزا حسن کاشانی ۱۴ شب شهرت در سجده نماز را خیلی
طول داد با آنکه آنحضرت را در جماعت رسم اختصار بود بحکم کان رسول
الله اخصر الناس خطبة وصلوة و در خلوت مفصل و در جلوت

مختصر فرمود

نیز نافله با او ده انخه قنوت آنحضرت در جماعت غالباً مختصر بود
یکی ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا آیه از سوره بقره و دیگر اللهم
عبدک ببابک فقیرک ببابک معتاد لمسئله ببابک
الهی بابک باب الرحمة لا باب الخیبة فلا تطردنی بعد
ما آویتنی ولا توحشنی ~~بعد ما آنستنی~~ ولا تؤیسنی
بعد ما اطمعتنی با بعض اضافات مناسب در بین همین کلمات با اختلاف
احوال و اوقات گاه در خیال با جذبه میخواند که نزدیک بود از هوش برود
کنند و از ماموین نیز فریاد شیون بلند میشد و در اغلب در قنوت مناجاتها
غیر مرسوم کرده که اثری از شهرت داشته حاضرین باهم گفتند با به جهت داشته باشد
[illegible] بعضی اهالی در صفحه هفت سطر و در هر سطری کلمه یا الله نوشته
بقبله مواجه محض نشستن خود بدیوار کوبیده و هرگز چنین کار ننموده بود در وفات
قبلا با بعض اوجه دیگر در ورقه نوشته در وسط قرآن گذارده و قدری موی محروم
سر و قنوت شمالله که سراج الملک نزد آنحضرت فرستاده بود در پاکتی سربسته کرده و روی
نوشت بعد از رحلت مکرم حاج ملا علی برسد و در اوائل عمر مکرر در وی حل
نقل مینمود که مجذوب بین میفرستد که ... و معنا از اطراف و جوانب

مترصد و منتظرند تا خدا چه خواهد بر سر از قبیل ایها الکفرة اقتلوا
الفجرة بهم رسد اگر چه قلباً راضی نیستم و همواره مقهوریت و منکوبیت اعدا را
از حق خواهانم لیکن تا او چه کند بعد خود الحضرت میفرمودند زمانه حالا چنان
شده و وضع اشرار چنانست یا فهم کرده اند مصداق منقول است چند ایران است
با روس بسردار عباس میرزا و لاسید محمد مجتهد که جهاد را فتوی داده بود شد علاوه بر
و بعد از شکست هر ایرانی دست از مفسده بر داشته بروس واگذاشت
و قبول بعض [illegible] ~~[illegible]~~ نیز شد که [illegible] پس [illegible] شکست و صلح [illegible]
~~[illegible]~~ علما و امرا انجمن بزرگ [illegible] متاسفانه اظهار تعجب داشتند که
~~[illegible]~~ چرا خدا راضی شد که ذلیل و فرستم شویم [illegible] از [illegible]
رسید بعد از سلام گفت چه جای تعجب است شما که همواره خدا را رب العالمین
گوئید نه رب المسلمین و نیز جنگ روس وقتی بود که قبل از سنه ۱۳ هجری روداد
که سرکرده یعنی [illegible] از روس رفته لشکر خود را شکست داد اما نقل [illegible]
الحضرت که ~~[illegible]~~ هنوز که قریب [illegible] از شهرت
میگذرد وقوع خارجی نیافته چه الله از کفره کافر [illegible] و از فجره [illegible]
بشود [illegible] الکفره کافر [illegible] و از فجره مؤمنین بد عمل بشود و له درد [illegible]
[illegible]

تمام شهر را از اول [illegible]
روس مغفحا با ایران فوج [illegible] بعض شهرها و آوردن توپ [illegible] در محرم
~~سنه ۱۳۳۰ و اقعه [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~
~~مدامی که [illegible]~~ ۱۷
جز حاج ابوتراب چند موذن [illegible] دیگر [illegible] بمرور بمردند و حاج ابوتراب
بکه رفته بود وقتی که گفت که اگر ایشان هم از این سفر برنگشت خوب بود الحضرت
فرمودند موذن همو ذنی نیست او باید برگردد که وجودش لازم است ۱۸
کاهی حاج ابوتراب میگفته که من این مرد را میکشم وقتی نزد الحضرت نقل شد
متغیر اللون و متأثر الحال فرمودند امری که از میان نمیرود ۱۹ راقم که
از سنه ۱۳۱۲ بشرف ملازمت الحضرت یافت و مورد طعن و آزار عوام گردیده
ابار بر سبیل حکایت نزد الحضرت شکایت نمود فرمودند مردم چه میتوانند
با ما بکنند جز آنکه ما را بکشند و راقم را گمان در باره خود میرفت ۲۰
از چند سال قبل از شهادت که مفسده بهم رسد نبود نه خیال [illegible]

و تا از دزدهای فارس رسید چنانکه بعد ذکرش خواهیم کرد بد نیز مضطرب بودند
صبایای آنحضرت نقل میکنند که ظهر جمعه بعد از نماز جماعت چند زن
مضطرب آمدند که اگر دزدها بشهر بیایند خواهند آمد ما نفایس اموال خود را
پنهان کنیم فرمودند اینها که نمیآیند و اگر هم کسی بیاید بلای متعلقین ما خطر
خواهد بود نه بلای مردم دیگر پس از رفتن آن زنان ما بآنحضرت گفتیم اگر خطر
خواهد بود ما در فکر خود باشیم اگر چه در زیر سایه شما ما ایمنیم فرمودند مگر خون ما از
خون مردم رنگینتر است مگر صد [illegible] ما نکشتند [illegible] بهمین طور شد
~~که دزدها [illegible] بعد از شهادت [illegible]~~
اهل [illegible] انواع ظلم فرو گذار ننمودند چنانکه ذکرش بیاید و از ضعف و خرابی و
~~[illegible] زنان [illegible]~~
~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ ۳۴ عبدالله قاتل که نوه خواهر آنحضرت و پرورده نعمت
و پدرش مرده بود در میلادش بعض منجمها گفته بودند مفقود الاثر و مشهور [illegible]
گشته شده [illegible] روز قبل از شهادت بتوسط زنی نزد آنحضرت پیام داد که بعضی
ذکر کشتن شما میکنند فرمودند ما در مدت عمر از مرگ نترسیده ایم حالا چرا بترسیم
فقد کفتی

قصد کشتن ما کنند بوده که ضرر بآنها ندارد بلکه نفع هم دارد و نیز همان قاتل
کاغذ بآنحضرت فرستاده که خیال قتل شما را دارند فرمودند هر چه خدا مقدر فرموده
بعد خودش آمد چهار تومان قرض کند هم [illegible] آنحضرت نداد متغیر گشت و
زیر لب میگفت حالا نمیدهد تا ببینیم پس شب شهادت آنحضرت بجلیله خود
فرمودند که چهار تومان از [illegible] بیاور عوض کردند شب که میخواهید [illegible]
بیکنید فرمودند باید همیشه پول در جیبش باشد و نیز رسم آنحضرت بود که
همواره یک انگشتر داشت که همراهش بود و گاهی جزان در انگشت آنحضرت
نمیبود چند روز قبل از شهادت سه انگشتر فیروزه و یاقوت و الماس
در انگشت نمود که همان انگشترها را با چهار تومان پول [illegible] قاتل بعد از شهادت
بغنیمت بردند لا قیم الله [illegible] در [illegible]
وحماقت و غلظت قلب [illegible] مولد [illegible] حاج ابوتراب [illegible]
بوعده مالی فریفت و ~~[illegible] آنحضرت [illegible]~~ وگویا غرض [illegible]
از این پیام [illegible] تحقیق اطلاع آنحضرت [illegible] عزم خود [illegible]
باشند و بعد همین پیام خود [illegible] برائت ذمه و جواب مجمل آنحضرت
مطابق همین غرض است که خود مطمئن شوند که آنحضرت در مقام احتمال

این مطلب ثبت و محرم انگاشت به آنحضرت از این پیام بوهم افتاده انها را
محرمانه بخواهد برای تحقیق و انها بسهولت کار خود را بکنند یا با انها مدارا و فرار
و هر چنانکه رسم است که اهل دنیا بعد از شنیدن چنین خبر اسف بهم میزنند و ابر
کونه در صدد بر میآیند و اگر کسی سیر در حالات زندگانی آنحضرت مینمود
تفرس این مطلع را عاشق نادم بخشن خویشتن میکرد و اگر آنحضرت را
تحقیق و معرفت ندیده توقع باور از او نباید داشت چند نفر از جمع خاص
صبح جمعه آخر گفتند که امروز عظمتی از آنحضرت و تجردی بنظر آمد که دیدیم
آنحضرت در این عالم نمیگنجد و باید یکی همین سخن را گفتیم ۲۳ از جمله فر
مایش آنحضرت در آن جمعه این بود که مرگ هر چه بد باشد هزار برابر از زندگی
خوب این زمان و کشتن هرچه سخت باشد هزار برابر از مرگ در رختخواب بهتر
است و بعد فرموده بیش یک روز فرصت داشت همانکه دید کسی نمیخواهد علاقه بر آن
پیدا کند به پرواز آمد و رفت و اتباعش هنوز رسم آن خیال را پرستند
حمزه حیدری میگوید بعد از تفرق محفل در دهلیز بمن فرمود تو برو و از ما خاطر
جمع باش و جان آخر زیارت ظاهری من شد و جمعه های دیگر در پیه خدمت میامدم
امروز حسب الامر رفتم و صبح شنبه چیزی شنیدم کمان نزاعی کردم اسلحه برداشته

جمهوریان

با جمهوریان امدیم دیدیم کار گذشته است ۲۳ آنحضرت را سه بار زده اند
و کار گر شده یکبار یکی از اهل شهر و شخص آخر در غربت بسختی مرده و اولادش
بنزاع و نفاق مبتلا شدند و دیگری از دوست دولتی انهم همان روز کارش
تمام علنا کشته شد و سیم خطیب باشی از مریدان حاج ملا محمد شیرازی در شهر
در مدرسه در زمان خشک زهر کشته بود که با تب گرم مبتلا فرموده و بعد از
شش ساعت آنحضرت حالت منقلب گرد چنانکه همه مایوس شدند آنحضرت
هم دلداری داده فرمود مالا یسکت شدند اما حالا وقت شهادت نیست و بعد خود را
باد و به تریاقیه معالجه فرمود و پس از پنج روز که بستری بود و امید بهبود
نبود بر خواست ولی تب و ضعف مفرط تا در سر ماند بود وخود خطیب باشی
در آن پنج روز [illegible] [همه روزه ها] احوال پرسی میامده و معلوم شد که کار او بوده خواست
متعرض در شوند خود آنحضرت مانع شد و با او اظهار لطف میفرمود ۲۵
و در مراجعت از همین سفر [illegible] [نهایت] بود که روز سیب بیست حرکت آنحضرت
در منزل شریف آباد اول مغرب امر بحبس فرموده در صورتیکه برف شدید
میبارید همه بحیرت افتادند ولی یاران دم زدن نداشتند چون حرکت کنند
برف منقطع شده و هوا گرم شد ۲۴ در ۱۳۱۲ بدون جهت شهرت

یافت شهرت آنحضرت چنانکه در همه بلاد و شهرهای شیراز و کرمان و [illegible]
بود و از اطراف عریضه‌ها نوشته آنحضرت در جواب عریضه شیرازی که میرزا
حسینعلی خان که الان امین مالیه سبزوار و متعلق بشوق السلطان است
نوشته بود از زبان همه فقرا مرقوم داشته که شهرت امر بزرگیست
هنوز زمان السعادت نیست ما هنوز هستیم و به آسایش زنده‌گی خواهیم
کرد تا قریب شوند و در آنوقت عمر مبارکش ۱۶ سال بود و از اندست
خط نسخه‌ها برداشته شد و برای امتحان و تحقیق ضبط شد از جمله نسخهٔ
برادر شاهزاده محمدتقی میرزا رکن الدوله که در آنوقت والی فارس بود و نیز در
همان اوقات که در کتب به نیز این سخن و امثال اجمالاً از بلاد منتشر بود
روزی در حضور جمعی که از جمله بعض معاندین بودند فرمودند که منتظر مرگ
ما نباشید که ما هنوز هستیم باسایش تا پانزده سال دیگر بعد قرائی [illegible]
اگر چند نوشته‌اند تنها خواهیم بود ۲۵ مگر نقل سیف محمد که در رمضان در
اصفهان بخدمت آقای سعادتعلیشاه بود علم اول ما یکشنبه بود چهارشنبه فرمود
که با یکشنبه روزه داشت بقصد استقبال ولی ابتدای روزه از شنبه خوب
نیست و جمعه به پنجشنبه نیز خوب نیست پس از فردا که پنجشنبه است شروع

بروزه بکنید

بروزه باید نمود من در دلم عرض کردم که خوبست اگر با ما روزه از دو جمعه بندید
همان شب حالی چنین خواب دست داد که آقای سعادتعلیشاه حاضر شده فرمود چرا
بزرگی کردی سر بردار و بلکه چنین دیدم در بارهٔ پایانی بود مطلع فرمود
این بحر عددانست مرهٔ از این جا که گذشت وقت روزه وجه هست و در هر
مرتبه که نقل مینمود سیف محمد هنوز که نگذشته ایم ما انکه چند روز قبل از
شهرت باز این حکایت نقل نمود فرمود نزدیک است ۲۶
چند سال قبل از شهرت روزی به اهل بیت فرمود سخنی در دل دارم و میترسم
بگویم شما به تابلیسه ای بیت جنه والنفای نمودند فرمود ما ایستاده‌اند و
محمدعلی بیگ شد صبا با فریاد زده بودند که ما زنده نباشیم و به بینیم فرمود که
نخواهید دید الهاساکت شدند بگمان آنکه زنده نخواهند بود و مقصود
این بود که این امر در پنهان واقع میشود که شما نمی‌بینید ~~آنها این روایتی~~
~~شهرت را دو نفر عبدالله فقرا شنیده گفته بود~~ پس اسم حضرت از این به بعد محو
باشد ۲۷ ~~لاقم که مرحوم آنچه از آقایان آنحضرت دیده و شنیده از نقل‌های نقیم~~
~~نبوده بلکه مربیت خواهد شد~~ از اخبار و از خوابها و کشف و تصرف
~~و احوال و جواب قبل از سؤال و رفع ابتلاءات از فقرا و بطون و برکت~~

تا آنکه حالات تقدس بنده و ... که دو ماه ... و نیز از ... تصدیق ... آنجه نام ... ذکر کرده ... از حالات و ... و ... مکتوب است که ... از آن ... و نیز ... اصل ... بنمود

اغذیه و نمودار شدن و خراب و القاء مطالب و خوردن و غم وهم و

محبت فوق طاقت بشری واجب در آتیه است چنانچه در ۱۳۲۶ مکرر فرموده

۲۷ روز [illegible]

که جمعیت مردم زیاد شده با غبان ارض الهیه تراش دادن و [illegible]

بزرگ

عام یا فتنه چنگیز بر پا بود و بعد از این فرمایش جنگ دول اروپا واقع شده

که قریب یکرور نفس از طرفین تلف شده و بعد تا مدتی قحطی و وبای سخت [illegible] بیماری

در بلاد ایران و خارجه واقع شده و بعد نزاع مشروطه و استبداد که تا کنون

صد و پنجاه هزار نفر کشته شده و هنوز دنبال حادثه بد سخت ترهم باشد

و در همان ایام قتل [illegible] واقع شده

و نیز قبل از بروز مشروطه این فرمایش از آنحضرت شهرت یافته

زمین خدا [illegible] ایران و [illegible]

[illegible] از اوضاع آینده ایران خبرها از آنحضرت شنیده

[illegible] واقع شد [illegible]

[illegible] شهادت آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] سبب شهادت آنحضرت [illegible]

[illegible]

۱۴ الخ

[illegible]

ذکر خوارق صادره در سنه از ساحت حضرت [illegible]

که اول [illegible] سنه ۱۳۲۰ است و چند واقعه نوشته شود

تا بعد از آنکه وقایع آن جمع شود کتابی علیحده ترتیب شود

آنکه چون شهادت آن بزرگوار در بیابان بود و آثار خوارق هم

بود که گفتگو زیارت بعد از [illegible] وفات معلوم نمود تا آنکه خلیفه

آن بزرگوار [illegible] اگر [illegible] در [illegible]

و [illegible] شده [illegible]

و [illegible] پس از [illegible] دو هزار نفر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible]

که [illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

کوچک

۳ قصه [illegible] که [illegible] به زیارت او رفته بود از رفتنه ما در خانه

فرش که عاریه برای قبر ساخته بودند [illegible] بود در [illegible] بود

تا خادم بیاید [illegible] صدا [illegible] به گوش او رسیده گوش فرا داده

صدا از ان خواند [illegible] بود که [illegible] شده او از زبان

خواندن [illegible] را شنیده بود تا دم غروب [illegible] ان جسم [illegible]

بوده دختر برادر [illegible] دیگر رفته برای [illegible] ان

صدا را شنیده [illegible] عصر روز دیگر رفته همان صدا را [illegible]

[illegible] که [illegible] ان بزرگوار بود در حیات [illegible] شنیده بودند

نوشته [illegible] دیگر [illegible] روز سوم [illegible] حال [illegible]

[illegible] خواسته [illegible] که [illegible] به قدر

گوش داده شنیده [illegible] ان [illegible] ازین جا

که زیارت ۱۰۸۵ [illegible] مزار رسیده [illegible]

در حجره آمده بود [illegible] دیده [illegible] گفته بود اگر [illegible]

[illegible] در دست [illegible] گرفته [illegible]

بوده و از همان جا برگشته [illegible] چند نفر که [illegible]

از نوشتن [illegible] بعض [illegible] و [illegible]

[illegible] ان مزار بوده و مقصود انها برآورده شده

پنجم بیماری گرفتاری [illegible] داده که [illegible] در ان

مزار رواق [illegible] نذر [illegible] نموده اند و رفع شده و بیمار

[illegible] کرده اند و مقصودشان برآورده شده [illegible]

ششم [illegible] حسن بن [illegible] داده [illegible]

[illegible] نموده [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بود در خواب دیده که آنحضرت آمده و فرموده

آمده ام [illegible] چون از خواب [illegible]

سالم بود [illegible] در مجلس روضه خوانی [illegible]

[illegible] از [illegible] کار [illegible]

در [illegible] که از کارها [illegible] آنحضرت [illegible] در خواب

او [illegible] تا در مجلس روضه خوان از [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] مزار [illegible]

[illegible] دوازده قران [illegible] ۸۱ [illegible]

[illegible] نفر [illegible] بوده که [illegible] و [illegible]

شب [illegible] مزار ان بزرگوار رفته [illegible]

شبی از شبها خواب دیدم در خواب میدیدم واقعه را الهی
یا هم گفته اند که تعبیرش در آن باب راجع بوده
حالا یکی از ایشان نقل کرد که شیخ آقا یکی از آنها
عبور نمودم ضیاء روشن دیدم آنها را [illegible] الحال که
مردم اینجا شنیده چرا آغاز [illegible] است نیز دیگر رفتم
دیدم اهل بیت و آن خانه روشن است

حالا دیگر [illegible] بودم [illegible] شده ام
[illegible] زد که برگردید [illegible] گردید
در [illegible] آنکه [illegible] رفته توجه نمودم [illegible] شدم

شب [illegible] زیارت کرده [illegible] که گفتم [illegible]
[illegible] ناصر [illegible] که الطاف [illegible]

[illegible]

یا الحق فی رطوبة عزیز بیرات از دنیا میروند یا جهت آنکه مزاج عنصری
انها القصد [illegible] بملکوت یافته پس حکم ملکوت که دوام بقا و خلود است پیدا
کرده و با حکم وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ خدا از
باب لطف آنها را از این عالم نمیبرد مگر بعضی که فوق منفعت بقا آنها باشد
زیرا نتیجه عمر آنها حکم شخص اول است و اولیاء بزرگ و اقطاب [illegible] جمیع
الجهات شده بر مبعوث و مامور بتکمیل افراد بشر گشته پس بعد از ماموریت
نتیجه بقا آنها راجع بنوعیت نه بشخص خود پس حفظ آنها نیز برای فائده را
جمع بنوعیت که اعظم از فائده بقا آنها باشد داشته به معنای فدای امت شدن
درباره امام حسین همانست که درباره همه اولیا جاری است و فائده بقا ایشان
نیز محفوظ است بوجه خلیفه ایشان که هرگز ولی بزرگ به خلیفه از دنیا نمیرود
[illegible]
مگر آنکه دنیا تمام شده قیامت برپا شود و سبب ظهور آنکه سالها در بعضی
[illegible] کنند به از جوشش حسد و حب ریاست کینه جا گرفته بود و قلت الحضرت
را مایه عزت و فنا الحضرت را مایه بقا شوکت خود میپنداشتند و بحمد الله [illegible]
یافتند مخصوص حاجی ابوتراب نام که ملا کرد بزرگ [illegible] بود در [illegible] فرسخ
غرب بید خت [illegible] و موقوفات بسیار منصرف بود و لو اد عموی حاجی محمد حسن

معین الاشراف که حالا از طرف اولیاء دولت سر دو طرفه امینی اوقاف است
و از مریدان آنحضرت بود و باد ۱۳۲۳ بلکه اجداد آن ستارخان معروف بودند
بنوعی تجدید مطبوع و لحاج محمد حسین که در هوش و زیرکی از اعاجیب دهر است
برادر قلبه طلب وقت چنانکه هر روز میشد و ضد مقصود نتیجه میدید حکمران
میکرد که بسبب ارتباط حاج محمد حسین با آنحضرت تا زمان ایالت آصف
الدوله آسوده شده در خراسان و اما آصف الدوله برحسب حکومت میان
میان رؤسا و علما نزاع میانداخت و فتنه مستمره بیدار کار میکرد اشت
چنانکه در مشهد در نزاع حاج میرزا محمد باقر و شیخ اسمعیل که برحسب اطلات
شیخ را حبس نمود شب نزد شیخ بناگاه رفت بر حالش میخندید و روز او را در پس
پرده میداشت و با طرف او در کرم مکاره میشد که او به کوتاهی طرف را در باره
خود بشنود که من بعد هم فتنه مرتفع نشود و نیز اولاد حاج میرزا مهدی را بدیگری
چنان بهم انداخت که تا حال بی ادبان کار خود را کشته اند و هنوز آرام
نشده اند بالجمله در ایام ایالت آخر آصف الدوله در خراسان که بعد از آن
~~مرحوم شد و لا در طهران بعد از ترجمه میرزا یحیی شد و او پس از آن سفر اول~~
~~عصر سلطان خراسان رسید که تفصیل آن کتاب جمع مقدمه خواهد شد و لا میرزا نقل معجزه~~

طهران
۲۸
در ملجأ خاتم… را از آن

نمونه‌ای

~~مثوبه طلب که از اول عمر شرح حکومت ابوالقاسم خان عمادالملک بود~~
~~نفوذ آنحضرت را مانع استقلال حکومت خود و مضر بمقاصد خود پنداشت~~
~~بلکه گمان کرد که آنحضرت میل بحکومت دیگری دارند و سبب میل آنحضرت بخلاف~~
~~شد لذا او و ابوالقاسم خان برای انتصار حکومت بجهله بر عکس~~
~~و پس از آنحضرت برای حکومت خود در باطن آصف السلطنه را اغوا نموده~~
~~تحریک کرد و مظهر~~ آن شد بعمادالملک که حضرات دلائل پیش داد لذا به

طلبت داده او را ظاهر که… از مریدان آنحضرت

علاوه بر قسم… آقا میرزا … که او از مریدان

سخت جوکبری کار که در معنی بر عکس بود و طلب کنابیر… که در مشهد بود
با نزول الطمیع بهمیان آورد تا نسبت بحاج شیخ عبدالله آهانت بر بنده که تا کنون… در حرم حضرت رضا
و کلم… که به جبری شده حاج ابوتراب نیمدان یافت که حاکم را با خود همراه
بلکه محرک دیگر و جبری نزد گشت و با رؤسا کنابد و علما هم دست شده مخصوص
با ملاحسین نام قوچانی که بزرگ قوچان و از مریدان آنحضرت بود و لسبب
نفوذ او بر اهل قوچان و نسبت دادن جمیع اموال آنها را بنوعی عزنا آنحضرت
او را مرادف نمود و آنچه واسطه داشت پیشرفت او نیز از در لجاج و عناد
برآمده که بر اثر اش بر تر شد و با سید محمد جیش نام زبر پسر … جوینی
که شریر بود و مظهر شرارتش سیدحسین نام روضه خوان بود سخت و در آن

در حرم آنحضرت
… در حرم حضرت

ستم فرید نوقاب وجونیه و قوژد چنین شد که هر کس از مریدان به
آنحضرت امید به نه حماشته کان انسه نفر هر کسی را بنوع اذیت و توهین مینمود
از ضرب و شتم چیدن و زدن و جز آن یعنی گوش چندگان که اینگونه شرارتها
داشتند صدمات و منازعات و گرفتاریها و تاخت و دزدیها با اطراف
طبس و گناباد به همان اندازه بود که راحت نبودند لکن بعد از شهادت کم
یکدفعه بروز نمود و انقلاب کلا شد و بالجمله چند دفعه هر قسم شد تا بنتیجه رسید
و در آن بین اماینه خود حاج ابوتراب و ملاحسینی در سر ملک نزاع افتاد و
شبی ده نفر را فرستاد در کمین که ملاحسین را وقتی که مراجعت از مهمانی میکرده
در بیابان القدر زخم زدند که یقین بمرگ بود ولی خوب شد و مظفر السلطان
که از بس دلو ... و از احباب بود و رعیادت او به او گفت که بعد هر گوک
شد بد که از فقیری زدی زخم بر داشتن اتفاق ملاحسین دانست که این جنایت
از جانب حق باو رسید و تائب شد ولی آنحضرت ظاهراً قبول توبه او نفرمود
ولی خلیفه آنحضرت آقای نور علیشاه چونکه ملاحسین بعد از شهادت حتی الامکان
حمایتها و محبتها نمود وعده قبولی باو داد که بعد از مراجعت از سفر کربلا که
در همان سفر از دنیا رفت و برگشت تجدید بیعت نماید و صورت وقوع
بهم نرسید حاله

به کرمان رفت انجیر صوفی و در ملبوس که از ... داشت

نیافت فقط که رخشیکه آن گه وحاج ابوتراب هم را از این کارها کرده بود چنانکه در
جوانیش پسر عم خود ملا محمد علی نام را کشته بیچاره انداخت و نیز میرزا ابوالقاسم
شریعتمدار کاخکی را مسموم نمود و از این زخم زدن ملاحسین نیز جری تر شده
در پی بلا آمد که حاج محمد حسین و مظفر السلطان را نیز بکشد و بعنوان تصوف
و نزاع مذهبی ملا نمایانرا نیز در این باب با خود همدست نمود تا آنکه مامور
از مشهد بسر گناباد آمد برای کار ملاحسین و او مامور را بخانه خود راه نداد
با آنکه مرسوم بود که مامور بخانه متعرض وارد میشده و ضمناً عریضه بوالی
خراسان نوشته اظهار برائت از زخم زدن ملاحسین نمود و حاج محمد حسین بر
الطف ... که مامور مطابقه منزل و آذوقه از حاج ابوتراب داشت مامور را
در منزل خود مهمانداری نمود و والی جواب عریضه ها سخت نوشته بود بعد یک
مورد دیگر از سوارهای تیموری فرستاد حاج ابوتراب که چنین دید با پسر بزرگ خود
شیخ عبدالکریم فرار کرده بقاین و پس از چند روز برگشت اما مختفی و شبی در بیدخت
پنهان شد و بعد از راه سبزوار بطهران رفته مدتی ماند و آنچه تلاش کرد کار
از پیش نبرد و نتوانست خود را از تقصیر بری کند بلکه فرارش هم بر علت شد
و در طهران نیز بموجب حکم والی خراسان ناخواسته ماخوذ و مغلولش دارند

از آنکه مداخل و میهمانی هم خود هر کس ... عنوان ... کم ... او ... ۸۱

چندی در خانه شمس الله فاضل تبریزی رئیس گمرک طهران مختفی بود و از آنجا

بجای مختفی گشته آمد و آنجا نیز مختفی نیز نیست ولی بعض روحانیها او را بلا

تکلیف لاکه در عمر و عقل و علم جوان بود با خود یار کرده و از او سندی در برائت

خود و تجویز انوار جمله مریدان و خود آنحضرت بدست آورده و با استظهار

آن سندها دوان بکشانیده آمد بخانه خود و با همان سند بعض را فریب داده بود

و نیز بسیاری ... بخانه ... ایران

اهمیر فریب وارد

و طمع هم حبس خود کرده اما مرور که بعد از فرار او بقاین بخانه او رفته در

اتلاف اموالش کوشیده نه که بدستوی و برای حفظ مالش بر گردد و چون

دیده برگشت اینها بقاین رفته که همانجا دستگیرش نمایند اتفاقاً او از لا

دیگر آمده و رو بطهران رفته بود برگشته باز در خانه اش تبندی نشسته

و چون معلوم شد که بطهران رفته مامورها با دلیر در دست بطی هر خانه بشهد

رفته و حاج ابوتراب اینم اتلاف اموال و دنبال رفتن تا قاین و گرفتاری اش

طهران خود بلاهه از تحریک حاج محمد حسین ~~میگرد~~ لذا به استظهار آنسته

لوای مخالفت برافراشت و از لوازم کینه وری چیزی فرو نگذاشت و انزمان

اول واره انقلاب ایران بود و اول نزاع مشروطه و استبداد نما و غلبه الثیان

بر مشروطه طلبان دکاه بر عکس دکشتش انها بود و هنوز نیز باقی است که او از

و آثار پولتیکی ایران همه معطل و رویت و در هرج بیدر و خود مبتلا و مظلوم از

تظلم مأیوس و ظالم از زیاد خواهی فارغ بود و هر کسی آنچه در اراده داشت بدون پروا

ظاهر می‌نمود تا آنکه در ماه ربیع الاول ۱۳۲۷ بر اهانت نزاع حاجیه توفیلیه از کسان

ارنا جنت علی میان انها در گرفت و حاج محمد حسین بخرابی آتش فتنه بالا — در ایالی بوده و چون

از راه هجرت

گردد هجرت به بیدخت نمود و پس از چند روز که خبر رسید که شهزاده میرزا الله

ولد والی خراسان شده و تا سبخ ~~...~~ رفت

برای تظلم به نشت بوز و طنیم میرالدوله مهربانانه برادریش ~~...~~ — و منتقد ارکانات

~~...~~

~~انها دستش~~ از قضا ایالت میرالدوله بسبب ظرفیت حالت روزی کرد و

عداوت شخصی داشته با امنای ایالت ایران و مجدانه غل او را خاسق

رجبت بسیار کرد و معزول و مراجعت بطهران نمود و انجر گشت حاج محمد حسین

مزید عداوت حاج ابوتراب شده بر کسان و املاکش تعدی بسیار نمود چنانکه

حاصل املاک او در آن سال بدست ظلم افتاده و جبری بصاحبش دست نداد و نیز ابکند

با وعده ها نوشته بعد ... حاج محمد حسین در بخت بود که او را مخفی کشته

و انجن ان محمد علی نام بود مشهور بسردار که بعد قاتل حضار شده و او نوکر حاج ... خواهد

~~که پدرش و خودش در نوقاب مقتول بودند بعد از فوت پدرش بجهت ضیق~~
~~معاش و بعضی از اعمال که مشت بود رفته در کارخانه پنبه پاک کنی مستخدم~~
~~شده و بعد رفته بود به سفینه فروختن و فروختن مشغول شده تا ...~~
~~شد~~ جمله جواب داد که کشتن انسان بد است خواه دیگر اللهم ... تو که هنوز قیمت
تفنگ فلان را نداده آنچه خط و ... از آدمیت ... و چه قدر احمق تو که
چنین توقع از من میداری و حاج ابوتراب که از این جواب مایوس و بعد از حاج
محمد حسین ملا منتظر و معنون به ارادت آنحضرت در ... بود ...
... که درباره آنحضرت معرفت و عقیده داشت خیلی متغیر بود و ...
کاران کرد که اگر آنحضرت ... باشند کار انارست همچه
بر شقاوتش افزوده در صدد برآمد که ریشه درخت برکنند و خبر عزل ...
مهیج او شد که با جمعی از اشرار بیدخت و نوقاب و شهر و جومند همقسم شدند
چگونه که از هر حیله باشد بکشند و نه شب شنبه که کمتر جمعیت آنجا میبود آمده
بودند و ممکن نشده بود بالاخره شب جمعه ۲۶ ربیع الاول سنه ۱۳۲۷ که فرزند
ارجمند آنحضرت حاج ملا علی نورعلیشاه در یکی از مزارع خود برقیان که در ۳
فرسخی شمال بیدخت است و تازه مفتوح شده بود بودند هیجده نفر با اسلحه
در پشت بیدخت مهیا بوده اند برادران میرزا ... برادر ... رضا و حاج ابو ... یوسف
... حسن



بیدختی و ... یوسف پسر حاج کاظم و جمع اداری کربلائی سلطان بیدختی و کشته داران
کربلائی محمد شریف بیدختی و خانه داری محمد حسین پسر ملا علی ... و سید ... و ...
... قتل شده ... ۱ عبدالکریم پسر بزرگ حاج ابوتراب که مقتول ...
دارد ... ۲ عبدالله نام که نواده همشیره آنحضرت بود بسبب ...
... او مصادرت آنحضرت او قبول نشدن و معاندت با عموی خود درباره
موقوفات و بعضی اغراض دیگر که کم کم کشیده بجائیکه حاج ابوتراب ... است
... صد تومان وعده داد ۳ جعفر که مدتی نوکر آنحضرت و نیز مدتی ...
بود و از ملاحظات منزل آنحضرت باخبر بود و بسبب عزل از نوکری ...
عداوت پیدا کرده و بتوسط کربلائی سلطان حاج ابوتراب او با صد تومان ...
~~...~~
داده بودند ... بود ۴ حسین پسر حسن مطلب ... ۵ ... پسر
ملا ... که آثار شقاوت از بشره و چشم و ... او ... هویداست و جز این پنج
دیگر ... بود که ... ~~...~~ صحیح ... خلیفه آنحضرت که
سایر قتله و تفصیل را بیان نمود ... ۱۴ نفر ... و بطور دیگر ... نمایان
نشده و در واقع تمام محرکین و ... و کشیک ... بوده اند و تمام ...
کیفیت شهادت آنحضرت در منزل آنحضرت باغچه ...
... ابوتراب

~~...~~
... داوت ...
... ۱ ...
تمام ایران ... سوخته ...
... دارد

یک هفت زرع در هفت زرع و از آب انبار جا میکند و دیوارش بلند

در باغچه

لکن درختی نزدیک دیوار بود که از پشت بر شدن به اندرون ممکن نبود

و بعضی در پشت دیوار بکمین نشستند و جمعی بدرخت بر شده بمنظر بودند درخت

مانند برای کشیک و باقی بدرون باغچه آمدند از باغچه و در کوچک برای اندرون بود

که از بیرون بسته بود پاشنه اندرونی را باره بر بدن گرفتند که گشوده شود

ناگاه صدای پا از اندرون آمد ترک کردند پس همه از باغچه ببام رفتند که

بزیر بیایند داخل اندرون شوند ممکن نشده بود لهذا در همان بام مشغول کشیک

شدند و سه نفر رفتند بمطبخ که در آن باغچه بود در زیر دیگچه و دیگر

رخت شوئی منصوب بود پنهان شده بودند و آنحضرت را آن شب رسم بود که

در ساعت قبل صبح مانند بر میخواسته و برای تجدید وضو خادم برای آنحضرت چراغ

میبردند باغچه لب نهر بعد آنحضرت میرفت و آن شب گویا آنحضرت هیچ

نخوابیده بود و اهل بیت خوابیده بودند آنوقت بیدار شدند و خواستند

چراغ ببرند آنحضرت مانع شده و چراغ را خود برداشته در پیش روی بیرون

نهاد و معاودت داد و بی چراغ داخل باغچه شد تا قتله شرمنده نشوند و از عظمت

آنحضرت که مادام العمر در چشم و حرا انها جا کرده بود از کار نمانند و چنین نقضا

کج ازلیه

از پشت بیرون تکه دیوار

پشت

قرمیه [illegible] در برد دل بابرق [illegible]

باغچه رسیده فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مرتا

درا در و

عبائه از پشت سر جانب آنحضرت انداخته بعقب نخفه فرمود کیست

گفت قاتل فرمود ای بیحیا شرم نداری او اند که شرم کرده ولی باز گلوی مبارک

را گرفته فشار داد و بعد از شرم و ترس دستش لرزه افتاد عبدالکریم

و جعفر و مهدی هجوم بر آنحضرت آوردند مجنون مقتول و در آب انداختند

دست انگشتر آنحضرت را با فیروزه و یاقوت و الماس بچهار تومان بیرون که همان شب

بدلال انها بجیب خود نهاده بود با عمامه آنحضرت و قطیفه که در انجا بود بردند

و چند جای پیشانی مبارک آنحضرت را که از زرع تمام بود و بدان وسعت و بلندی

اجور

که پیشانی دیده شده بود زخم کرده بودند از خوردن بر درخت و لب نهر

و بهمان جای زخم از پیشانی عبدالکریم پس از آن شسته گلوله خورد چنانکه

ذکرش خواهد شد اهل بیت چون دیدند مراجعت آنحضرت دیر شد بجستجو برآمده

کمان کردند که هم از آنجا بمسجد شده آمدند در سرای را از عقب بسته دیدند پس

انتظار بردند و فتنه بعدا انکه بالای درخت بنهفته خود را بزیر انداخته رفت که

صدای بوش اهل بیت رسید ولی چنین احتمالی نمیدادند و بعد صدا نرفتند و چراغ

آوردند آنحضرت را بی حرکت در آب افتاده دیدند کمان ضعف مفرط و غشوه کرده

و گلو را فشرده بود آنحضرت را در آب داشته تا مطمئن شد بر آنحضرت را برد

آوردند در رختخواب خوابانیدند بعد ختم ولایات متفرقه و دارالحکومه
پرداختند و فوراً به تمام ولایات نورعلیشاه فرستادند که پس از رسیدن
خبر عزیمت خیمه بار سنیه شوند و بعد از روشن شدن همه اسباب یقین بفوت
کردند و اهالی از فرط محبت هنوز اشخاص حیرت میدادند و لیکن همه شیون
افتادند و در تمام بیدخت نفرسه در گرفت تا آنکه اهالی نورعلیشاه بقرب بیدخت
رسیده یکمرتبه ناله ها بلند شد که هاتف دلاشتن بی اختیار نالیدند چنانکه فضای
بیدخت بقعه‌ای شد از ناله و از تمام اطراف گویا بالان میریخت از تراکم
اصوات صیحه و عویل و نواهای و ویلا و فریاد گوش افلاکیان متصدع و از زلزال
قلوب بنیان صبر منهدم بود کسی در گریه تحت روان فرع و شیار بخود بیران
سالخورده و سیاحان جهانگشته چنین شیون عمومی ندیده بودند نه در ایام
عاشورا و نه غیر آن نه در هیچ شهر و نه دهی هر که با هم برمیخورد عوض سلام
و کلام ناله به آسمان میبرد و آه آتشفشان از دل برمیآورد چنانکه کسی را
بالای دم زدن و تحقیق مطلب کردن نبود حتی قلبه بشیون بودند که شیوه
شیون اهالی از اول بتکلف بود تا نشستند شیوه لیکن همانکه شیون عمومی در گرفت
اهالی نیز بواقعیت افتادند گریستند و بر سر و سینه زدند و نمیدانستند که این انقلاب
از کی است

از کی است و چنین شیون عمومی با اندک تفاوت از شده و ضعف تا چهل روز
باقی بود چنانکه این راقم که پس از تلگراف یکی از نورعلیشاه باطراف و اخبار شهادت
با خلاف شیخ عبدالله و بعض دیگر پس از یک هفته عزاداری در طهران بعزم
تعزیت و زیارت خلیفه آنحضرت و تجدید امر از طهران حرکت نموده
بعلاوه یعنی آنحضرت به بیدخت رسیدیم و محشری از گریه دیدیم که
نتوان شرح داد واقعاً گرفتنی بود و به سختی به بیان انداز نبود بلکه
هنوز که قریب سه سال از شهادت میگذرد اشکها نخشکیده هر که که
بزبان میگذرد یا بر خیال میگذرد آتش از دل بر میخیزد و آب از دیده و خاک
بر سر میریزند و حالان نادیده بمحض شنیدن منقلب و دشمنان ملامتگر
متحیر و شاقفند علی الجمله چون اهالی نورعلیشاه رسیدند فوراً از نهالها
آشوبی نمودند صبر فرمودند و بر حفظ آنکه دیدند زنها خود با تف میکنند
نعش مبارک را از سرای حرکت داده بدریشه که جنب سرای و جنب
خانقاه درویشی محیط دهی واقف و مسکن دارد نزدیک آورده
تغسیل و تکفین و غیره با دلی پرخون و اشکی دریا نمودند بحکم الصدیق
لا یغسله الا الصدیق بتغسیل پرداخت جناب شیخ محمد

شیرازی سرودستانی که دانشمندی قلیل النظیر و از پیروان باصدق آنحضرت
و در آن ایام برای زیارت آمده در بیدخت بود و الحال از جانب آقای نور علیشاه
مأذون بهدایت عباد و ملقب بصابر علیست و در وقت تغسیل صحن مدرسه
که بس وسیعست پر از مرد و بام مدرسه پر از زن بود که صدای ضجه از گریه
مدهوش بودند و لدی جمع برتر از حد استفاضه دیده و نقل نمودند که هنگام
غسل بدن آنحضرت متحرک میشد چنانکه گویا خود از پهلوئی به پهلوی دیگر
میغلطید و (گویا کسی) در وقت حنوط که به مساجد سبعه کافور میمالیدند هر به
دیده شد که چون نوبت حنوط بدستها رسید آنحضرت دستهای خود را گشود
برای حنوط و هنگام غسل بسیاری از موی یکطرف محاسن شریف جدا شد
که معلوم شد وقت شهادت از صدمه ظالمان کنده شده بود و در نزد
قتل هم بعض باخود داشتند الملک فعلاً جناب حاج میرزا آقا نائب الصدر پسر
مرحوم آقای رحمتعلیشاه شیرازی قطب وقت قبل از سوء نعمت (که از مریدان) آن
آنحضرت بود و در زمان استبداد صغیر و تخریب مجلس دارالشورای
ایران او نیز مدیر انجمن شیراز بوده و محل خطر جانی بود که گریخته در حضرت
عبدالعظیم متحصن پس از چندی باذن محبوب علیشاه به بیدخت به آستان آنحضرت

بنا بهمنده ظاهر

بنا بهمنده ظاهر و باطن شد و وقت غسل حاضر بود زخم زیر گلوی بمقدار گره
که جای انگشت ظالمان مانده و سیاه شده بود باز چشمهای بسته و بینی فرو رفته
نوک گلو و پیشانی زخم داشت گویا بالا شهید کرده اند اتفاقاً مردم بکلی آثار
بالا دیده دانستند که شهید شده اند تا آنکه در دفن آقای نور علیشاه در محل
قبر شده ارشدند که سر قبر اساعتی با پارچه پوشیده و جز صدای گریه
در بیرون و اندرون قبر صدائی ظاهر نبود پس از مکث بسیار از قبر برآمده
صیحه کشیدند و نظر مغضبانه ~~مجنونانه~~ بدور مردم گردانده فرمودند
وای بر مردم شهید کرده اند و بدست مخنوق شده اند از آن نظر در
میان ده هزار نفر همهمه و نقل و دانستند که این مطلب را فهمیده اند چنانکه
بعد گفته بودند که گلوی نازک مرا با انگشت فقط گرد در اطراف جمعیت و فهمیده
و بعد همانها اگر این ناهمیش فرمودند مکشوف کردید پس از آنکه جبه
خود را بزمین انداخت بگریه و زاری و جعفر پس رفت و ملحق گردید
ابوتراب گردیده و ناله ها نیاید و مهدی رفت تا گاو خانه پنهان شد و
بعد از بیدخت خارج شد و هنوز هم در آن قریه زیست پس همانها آقای
نور علیشاه بخواص فرمودند که در قبر کیفیت شهادت و قتل بر من مکشوف

آثار نور علیشاه ...

ع و ملته ع
و معرشده

شد و بعد هم بالطبیعه روشن خواهد شد چنانکه بعد از فراغت از عزا
داری روشن شد و متعرض احدی نشده و تا یک هفته با تمام لوازم سوگواری که
مثلش کماً و کیفاً در کربلا دیده نشده بود و اهالی تمام ولایت بتعزیه آمدند
جز حاج ابوتراب و سید محمد جونیه که شدیداً (?) در کردند مشغول شدند و مدفن
آنحضرت را در قبرستان بیدخت که سمت قبله آنجا که غرب جنوبیست واقع شده
در زمین مرتفع که مشرف بر افق فضای [illegible] بیدخت است و بسی خوش هوا
و بعید المنظر است در زمینی که مزار خیلی صلب قرار دادند و بر داشت بقعه
بزرگ و صحن وسیع و حجرات [illegible] و بالاخانه ها بر خوش منظر و آب انبار
[illegible] شده و اکنون که سیم سال شهادت است چهار دیوار صحن بالا آمده و
چند حجره ساخته و شالوده خیلی محکم برای بقعه ریخته شده و همواره مشغول
تعمیرند و چاه آبی در صحن کنده شده و در صدد اجرای قنات مخصوص هستند
و قدری املاک هم وقف بقعه شده و الحال پنج قاری بوظیفه مشغول تلاوت
قرآنند و شصت پاره با محافظ (?) سید ابراهیم تاجر جنابذی کار اصفهان ساخته
وقف مخصوص بقعه منوره که مدام تلاوت میشود و در هر هفته عصر روز
پنجشنبه در صحن مبارک تشکیل مجلس روضه میشود با اذن عام که هر زائر
آید و خواند

آید و خواند بوظیفه خواهد بود و هنوز بطور عاریه اطاقی بر سر قبر
منور ساخته شده که هنگام ساختن گنبد برداشته خواهد شد و هنگام
برودت هوا مجلس روضه در آن اطاقست و بعضی آنجا [illegible]
وقایع بعد از شهادت آنحضرت پس از نیامدن بعض قتله بحاج ابوتراب
و سید محمد آنها را از خوف خود و بروز کردن امر باسم حفظ تهیه اسلحه
و جمعیت نمودند و نوقاب و جونیه اهالی که حاکم نشین است مقر آزار و ترس
جمله فقرا بلکه عموم بیدخت نیز قرار دادند که اگر کسی از بیدخت بنوقاب و جونیه
یا در صحرا میدیدند بقدر شقاوت از آزار او دست نمیکشیدند چنانکه
قطع طریق شده بود و هم روزها اهل بیدخت را مردم بیم داده پیغامها
میفرستادند که دلهای ضعفا بفزع میامد چنانکه در غیبت آنحضرت منتظر
و از هر شرارتی ایمن نبودند بعد از شهادت موحشتر هم بهمان شده و هیچ صدمه
ابر خود عجیب نمیدیدند و بیشتر از این نیز عیب اقتضا خطر جانی گمان
میکردند که اماره حاج ابوتراب و سید قتله رجز قتل آن بزرگوار را نیز
میخواندند و اسباب شقاوت در میدان وقاحت میراندند اگر چه خود آنبز
رگوار را بجهت علم بحال کار بلکه بنوعی خصیصاً از احتیاط صلاح در نزد سلاح

صحّ عبدالعلیم فاطمی بطراز
دوستی و نثار نظم که خود ساخته
اذن هم هنوز خودم بپایم
حرمت نمایم و رفع و دفع بت
زحمت نکنند

دولت

و جمیع محبوسین دیده چاره در سرا و در سرای تفنگدار میکردیده و شبها لاتوپه

کشیک میداشتند و هرگاه آن بزرگوار از سرای برآمده بحمام یا مدرسه پا به

شور و کار میرفت چند نفر فدائیان با اسلحه در اثر او رفته میداشتند

و این راقم که برای العین این تحفظها را بهم العم دیدم اشخاص ایشان از دیده

ماندیم که یا رب دستهای متمرسین نیست که باید چنین ندر شکنجه بیم و فتار

ظلم اسیر باشند که حرکت تخت لانه نتوانند و [illegible]

[illegible] اعدا از خوف خالف بودند هر روزه اسباب میچیدند و تظلم

بخارج میفرستادند بجمعیت [illegible] بعد از آنکه پس از چند روز از عزاملاحق

فوت شد که صدمه بدکنش با خرافه داد از کار دار رشت ناظم بود برای رفع شر سنده

[illegible] با رایت نفر مسلح بتعزیه آمد و یوسف ملا که با جبر از فتن بود با مهدی قاتل

رفته چندی در محبس رسمانه مقید ساخت محرکانی باطنی که در قتل الحضرت

تاسیس اساس جور و تحکیم جنود مینمودند سر بلند کرده کاهی شفاعت مهدی داده

براستش مینمودند و کاهی تهدید بهم آزار کردن او میکردند تا آنکه او را رها کرده نزد او

در خارج پیرخت پنهان شد و جعفر بعد از شهادت پناهنده شد بسید محمد جو

نبدی تا شاید از مواخذه ایمن باشد و بعد بمشهد رفت و از آنجا برجعت

بتبریز نمود

دیعق قتل و فتنه ... و عبدالله نام ... شد که ... کاه ... و اعمارات ... مشغلان ...

بلند ابعض دیگر بشد که مدرسه سلطانی ... در تربت رفته بنا هنده شدند پس از در قائنی که ...

تربت نمود و [illegible] خان کتابه آمده در

[illegible] حاج ابوتراب بقصد انگیختن فتنه دیگر افتاد و حاج

ظلم را از نور بخت و آن چنان بود که [illegible] سالار خلقه که از سواران بوجو

بعد در آن اوان خط ایرانکه با چار نافع مشروطه و استبداد بود بر [illegible]

و خلع از داد رسی دیگر جمعیر ... هدایت نمود بر شهر تربت که حبس مرفین قطب

الدین حیدری تربت حیدریه ای بنامند تاخت و شجیع الملک حاکم آنجا را

که از اغنیاء ایران بشمار میرفت و کنجهای فراوان از او ظاهر شد [illegible]

[illegible]

[illegible] و بستن با قتل خزانه [illegible]

ضبط نمود و از تربت به استقلال نشست و رعب او [illegible]

بر کرده بود و باسم مشروطه خواهی با اجزاء انجمن ولایتی تربت هدایت شده

و از انجمن ایالتی مشهد نیز استظهار داشت چه آنها نیز او را مشروطه خواه می

پنداشتند و [illegible]

قتل شجیع الملک را بمشروطه خواهی داد و سی هزار تومان ایرن برای [illegible]

حواله و چهار هزار برای دیگری و سه هزار برای دیگری و دو هزار برای یک دیگر

[illegible] در روز تو ... ادرا ... قسمت نمود و تمام ... در طویله ... حبیده بود

بمشهد و ده هزار ریال جیفه رؤسای تربت فرستند و آنها او را جنگ بند داشته
نثار شدند و با پنجاه آنها که عشری از اعشار اموال منهوبه بود آنها را روانه
ساخت پس حاج ابوتراب چندی بعد از شهادت آنحضرت پیامها و نامها
از فقرا و فلوت کبر ... تمام
و جعلیات با انجمن مشهد و تربت فرستاد و آنها بتعصب حمایت او نمودند
و نیز نزد سالار خان فرستاد او را تطمیع کرد که آنحضرت را گنجی زیر
خاک پنهان است نادر کنجهای شجاع الملک را بر کنار بد بتازی و بازمانده
گان آنحضرت با براندازی بابت گنجش بان فرو خواهد رفت سالار خان
نیز دندان طمع تیز و از انجمن مشهد و تربت بخلط اجازه گرفت و حکم قتل
نیز از آخوند ~~...~~ که بدون علم ... و رئیس علما مشهد نمود بود
و ~~...~~ بدست آورد با سیصد بلوچ و برادرش
حاتم خان و عطا خان بهمراهی شیخ ابراهیم روضه خوان شاهرودی الاصل که
از اتقیای ناس بود و حاج شیخ محمد صادق برادر شیخ علی اکبر ترشیزی که اینهم از
انجمن تربت بنظارت اینکار مامور شده بودند بخن بار آمده در جو
زرا معظم قریه و دارالحکومه گناباد نشست و عطا خان و شیخ ابراهیم را
بر پیرمرد آلای نور علیشاه به بیدخت فرستاد و آنروز جمعه ۱۲ رجب سنه ۱۳۲۷
بجولی

اگران ... نه کرد ... بوده ... اینجا جوار است

بود پسر آلای نور علیشاه با حاج محمد حسین ملک التجار برادرزاده و بزرگان و آبادیها آنقدم
آنحضرت و صدر العلما هشتم از بیدخت و ... دیگر آنحضرت و حاج میرزا
محمد علی رباطی و حاج محمد حسین نوقابی حرکت فرمودند و ... مجروح شده و بدین
از سالار خان نمودند و او بظاهر در تعظیم و تکریم ایشان کوشیده خواهش
نمود که در رباط منگله منزل شیخ ابراهیم بود چاشت خورند پس در اثنای چاشت
خوردن آنها سالار خان صد سوار بلوچ بسرکردگی دولاه نائب حاج ابوتراب
و چند نفر نوقابی به بیدخت فرستاد برای تاراج خانه‌های کسان آنحضرت
و فراهم کرده گنج پنهان و جعفر و مهدی و اغلب ... و بعضی بسیار
شهرت داده بودند که ~~...~~ و اینها بغارت آمدند
لذا کسان آنحضرت بیدخت و پاشنه عالم و زرنطرشان نیز شدند و زنها
جامه مبدل فرار کرده در منزلهای رعایا پنهان شدند و مردانیکه متحفظ
سرای بودند خواستند دست باز کنند و تیری زنند حاج شیخ محمد حسن فرزند ...
~~...~~ که تسلیم باشید کما جان ... در کرده داریم بزرگان ما در دست اینها بیند لذا
~~...~~ دست از دفاع کشیده و آنها اول کتابخانه ملا اسمعیل
رئیس العلما را اسباب بردند و بعضی از دندان پس برای تفتیش بعضی بیدختیها

ابراهیم آنجا ریختند بسرای آن نورجیت و آنچه خواستند از قیمتی وغیره بردند و شکستند
از جمله کرهٔ نقشه جغرافی داشت واز صفحهای میرزا عبد الرزاق خان
سرتیپ مهندس معلم مدرسه سیاسی بود شکستند و گفتند بت است آنها را شکستیم
و بعض جاها را خراب کردند و چیزی نیافتند و چون صندوق آهنی که محکم بسته بود
شکستند با امید وارثیم ولمجرد کاغذهای کهنه چیزی نیافتند زیرا پیش از
وقت آن نورجیت تهیه کار خود نموده و همه اسباب قیمتی را تغییر و بروش ساخته
و کاغذهای مفید ولازم را از صندوق آهن شکسته نهاده بود که بنظر نیاید و کاغذ
های بیفایده را در صندوق آهنی نهاده و محکم بسته بود چنانکه اسناد [illegible]
بدبخت از هر جهت در خدمت این [illegible] میبود و با این تدبیر حفظ نموده بود
و نیز آن سرای [illegible] آن حضرت [illegible] که اسباب خانه را پنهان نکنید و آنها
نیز و رجال [illegible] پنهان کرده بودند و اسباب سرای شخص خود را [illegible]
وا گذاشته بود که دشمن هرچه بخواهد ببرد [illegible] که وقت خاطر میکشتند
بر محبوسین سخت میگرفتند و دیگران میخواستند اسباب بیاورند در کار
این اسباب [illegible] میکرده اند [illegible] از آلات آهنی [illegible] و از عجیب [illegible]
[illegible] صندوق آهنی کوچک که قدری نقد و قلمدان قیمتی در آن بود [illegible]

بعد وابداً تعقیب نشده بودند و آن سالم مانده بود و بسرای خود المرحوم [illegible] نیز
رفتند و هر از آنجا چند اثاثیه بردند زیرا که اسباب خانه قیمتی را پنهان کرده بودند
و آن اطاقیکه منزل خود المرحوم بود در سقفی بود چون کلید خواستند
اهل منزل بهیچ وجه نداده [illegible] خواستند قفل را بشکنند [illegible] قفل
بدون کلید باز شده بدست آنها شد تعجب نموده در را گشودند بدرون
اطاق که داخل شدند ناگاه پاهای ایشان سست شد [illegible]
مبهوت و برگشتند مشغول دیگر رفتند و دیگر هم این غارتیان نکردند و گفتند
گویا کسی از اندرون اطاق بر من نهیب میزند و دیگری پایم را از عقب میکشید و
هیبتی در دلم افتاد که نزدیک بود هلاک شوم و دیگر در آن بام نماندند و بعد از
غارت سرای آن ریختند بمدرسه و غیر بالا آنچه توانستند [illegible]
در کوچهای بدبخت تاخت و تاز داشتند و دیگر بسرای آن نورجیت ریختند
غارت میکردند و دشمنی [illegible] بدبخت نیز با آنها بودند و با هر که دشمنی داشتند
اظهار میکردند و [illegible] چند روز در بدبخت [illegible]
شرح [illegible] چند کلمه [illegible]
[illegible] روزی از مدرسه چند نفر طلاب و [illegible] که بودند در [illegible]

نماز کرده‌اند و مهلت نماز نداده‌اند و دست آنها را بسته آورده‌اند تا در مسجد
بجلادی و سر بریده‌اند که پسر ذبیح الله بیک تفنگچی و امام حاج ابوتراب بعد از آن
سب رو دست بسته جلو اسبها انداخته و آنها را میزدند و میدوانیدند شیخ حسین
دشتی ساکن پیشخدمت دربان سرای ... نوز رعیت میگویم مرا نیز گرفتند بعد از آن
سب رخواسته شد ... گفتم [illegible] بگذارم و هر چه بخواهید میدهم
بسکه زاری کردم مرا رها کردند ولی الحمد لله که از جمله شیخ اسدالله کلیب ...
و شیخ غلامحسین دشتی و شیخ نقی طهرانی و ملا محمد سبزواری و ملا حنیف اصفهانی بوده‌اند
بهمان حالت بردند بجو منه و الحال آقای نوز رعیت ضمانت آنها را نموده مراجعت
داد و دفترم هر چه از آنها بخواهید عرض میدهم و مکرر میفرمود بهر کس هر صدمه اراده
دارید و هر چه بخواهید ملا ... داریه و یکی منوض نشوید نمیشنیدند
و ۲۳ روز آن بزرگوار حاج محمد حسین نوفابه در حبس بوده صورتا محترم ولی
از تهدیدهای محترمانه آنچه نتوانسته با ایشان کردند من جمله شیئی مطالبه کاسه الماس
و شیئی مطالبه کتب و شیئی مطالبه ... حاج ... عباس و تبرزین و دسته الماس مرصع
و کشکول ... نعمت الله ... ظاهر ...
دلیل ... و حسن اطمینان بصدق ایشان در مجلس اول بیان شده بود قبول ...

بس از چند

پس از چند روز دیگر مجلس منعقد شد که در باب اسرا حاج شیخ محمد حسن هستند
قاصدی پنهانی بدو فرستادند که شبانه رو بطهران رفت و میرزا محمد ...
الحضرت ... در باب او نیز ... قرار گذاشته ملحق شد و حاج شیخ محمد حسن
و این طلبا از سبزوار با دولت مشروطه جنگ دادند و از آنها نیز تلگرافات
سخت بنجو سالار خان و حاکم طبس و قاین و سیستان در استخلاص ایشان [illegible]
بر سید سالار خان اعتنا نکرد و گفت من بحکم دولت نیستم من با مر آخوند [illegible]
آمده‌ام و مامور بکشتن اینها هستم تا او نگوید من رها نمیکنم و از آقای نوز رعیت [illegible]
هزار قران نقد خواست ایشان آنچه املاک مرغوب داشتند در همان مجلس فروخته
دادند و از حاج محمد حسین نیز ... هزار قران و معهذا رها نکردند و ...
هر اراده که داری از قتل و بردن ... رعیت ...
معلوم است که سیصد سوار ... در یکی رها باشند و اشرار الجا نیز ...
... بلکه بدتر از آنچه خواهند کرد باشند رعیت بی صاحب لذا ایشان
حرکت داده ... بردند که ... در دشت ...
بتربت و مشهد بردند و در روز حرکت ... از زن و مرد و زن مریدان ...
محشر شده بود و ... آنها را با ... میزدند و ...

وضع ایشان را با صبر و سعه مطمئن می‌نمود که ما زنده و زنده بر می‌گردیم
و به بعض خواص پیش از اینها خبر داده و هم‌ان‌ها را بعید واقعه و بعض سؤالات
از دین و دنیا کرده ایشان جواب می‌فرمودند با کمال وقار و انبساط تام و بعد از
حرکت ایشان اعدا [illegible] که دیگر ایشان بر نمی‌گردند
و تعدیها و شماتتها بر فقرا نمودند و آن عزیز مصر برغم معاندان چون
ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید ۲ در جنگ تلگرافی از [illegible] رسید که ایشان
به مأموریت خود رئیس تلگرافخانه گفته بنویسد که چرا اینها را اخلاص نمی‌کنی که کل
من اسباب صدمه شده‌ای و رئیس این تلگراف را آورد [illegible] و از آنجا [illegible]
سالار خان ناچار ایشان را رها کرد که روز [illegible] حرکت [illegible] و حضرت مراجعت
بکند به نحو [illegible] زنده [illegible] صاحب [illegible] ولایت [illegible] آوردند و [illegible]
متن صحرا از جمع استقبال [illegible] و جمع [illegible] از فریاد شادی پر شد که [illegible]
چشم [illegible] چشم دیگر [illegible] اسنان اموال بسیار [illegible] که [illegible] اوران
داده و چراغانیها نمودند از جمله حاج [illegible]
نمودند با آنکه [illegible] جمله [illegible] سالار خان
بجمله [illegible] اسم آنکه [illegible] در [illegible] مشروطه [illegible] داشته باشد
ازهم [illegible] مطالب

۲ از کثرت ورود ملازمات از طهران الی [illegible] وکیل برای [illegible] پرداخته

در عرض راه [illegible] بسیار را

از همه کس [illegible] و تعلل می‌کرد و بدین بهانه خانه‌ها را غارت و پول می‌گرفتند
و [illegible] لویه و جنبر [illegible] و [illegible] بیشتر از دهات دیگر [illegible]
[illegible] و [illegible] سر دفعه [illegible] و [illegible] چند دفعه
و در هر دفعه چند نفر را اسیر و چند خانه را غارت کردند و همچنین [illegible]
خراب کردند و [illegible] خود و [illegible] بکشند [illegible] که [illegible] اراده
کشتن او داشتند [illegible] از مجلس [illegible] لطف [illegible]
کرده از [illegible] و [illegible] دادن و [illegible] کردن و فقرا را مجبور [illegible]
[illegible] مردم را [illegible] و [illegible] فقرا او داشتن [illegible] فقرا را
برانداختند و [illegible] و [illegible] در چنین [illegible] هر که را [illegible] دشمنی است
ظاهرا با او [illegible] ظالم [illegible] هر که را ایمان ضعیف است کتمان کرده [illegible]
[illegible] بجا [illegible] بعضی از فقرا کرده [illegible]
درباره بعضی که [illegible] ثبات [illegible] ثبات [illegible] نموده حتی بعضی
زنان [illegible] کار [illegible] کرده [illegible]
در [illegible] اصلا [illegible] از [illegible]
[illegible] سید [illegible] روضه‌خوان که [illegible] ادم
و [illegible] برادرش [illegible] نموده [illegible]
آنحضرت را [illegible] اطلاع [illegible] صبر و سکوت جواب نمود
[illegible] کار [illegible] او را [illegible]

سید رضا بعد که از تخت سوار اسب شد و صاحب یاور [illegible] بود در هفت قرنی
نقره‌ای خود را در سایه حبس و انبار [illegible] و تعلیف [illegible] می‌کردند و نقد
بقدر [illegible] از دیگر گرفته و کمر [illegible] حبس و انبار در خانه به قید کرده
و با بعضی از آن بیچاره‌ها گرفته و رها کردند [illegible] ازین سفر ترتیب
نمود که شاید در این ولایت و مردم [illegible] تعلیم نماید و اخبار را برساند و به آن
خود را با چهار سوار [illegible] همراه برد و خود پیاده و دیگر را سوار نمود و پنج
روزه رفت در [illegible] اعلام چه برادر و [illegible] سالار خان [illegible]
اعلام نمود [illegible] قدری از ما خود از او را رد نمود و [illegible] سالار خان
[illegible] نمود [illegible] انکه شهر به قید نمودند جواب داد [illegible] مولایم [illegible]
[illegible] محمد [illegible] در [illegible] واقع شد [illegible]
این واقع شد قتل و اسیر مردان و فرار زنان و پنهان شدن در خانه‌های مردم
و غارت و شکستن درها و اسباب [illegible] دست بت پرستی
و سایر امور [illegible] و کفر [illegible] از دین
دشمنی و حرکت و [illegible] بردن [illegible] در شام و جمع شدن
تمامت [illegible] شام ماندن [illegible] وعده وعده کرده در جنگل
و قطع امید از همه [illegible] جناب حاج ملا [illegible]
که چه کرده [illegible] بیاورند که به هیچ‌گونه نداده بودند و هیچ [illegible]
[illegible] معلوم کند [illegible] بترسیم که
مراد [illegible] کند به قطعه [illegible] باشد و همه هم [illegible] طریق که سید [illegible]

دراه

در راه دین و حبس هم با کار رفتند و [illegible] بود [illegible] حبس
[illegible] بود [illegible] از آن جمع [illegible] گرفته کم کم
[illegible] آن اقتدا [illegible] کتاب [illegible] در خانه [illegible] زحمت نمودند
و [illegible] خود [illegible] نمودند و [illegible] کردند که فرار نمایند و خود
[illegible] ازین [illegible] بود که روز [illegible] سالار خان [illegible] کف
[illegible] ترک [illegible] مردم ترک [illegible]
و بودند [illegible] خود را [illegible] که [illegible] کار [illegible]
کشتن و کار [illegible] زمان اقتضا کند [illegible]
و حبس [illegible] اطمینان بهم
رسانید [illegible] وقایع حبس [illegible] روزی [illegible]
[illegible] عرض کرد در این حبس [illegible] دولت [illegible]
کار [illegible] خدا [illegible] توبه [illegible]
[illegible] دشمن مرگ که عادت [illegible]
و اگر خدا بخواهد [illegible] مرگ اختیاری [illegible] بفعلیت [illegible]
و قطع علایق از مال و اولاد و خانه و غیره [illegible] و عدم [illegible]
[illegible] عادت [illegible] مرگ [illegible] ممکن [illegible] الله
ما را حبس نموده [illegible] اشاره [illegible]
[illegible] به عرض کرد خداوند ما را بخواهد [illegible] کار دارد

از روزنامه [illegible] خان

وگذارشات حبس را اینها تفصیلش کنم بعضی میخواهد از مقالات ... ...
وصدق گفتن که ونکته ... گرد داع گشته اند ... ونحو ... دادن سواری از
چونکه درباب دروغ داران هرج فلاحی راه وتمامت این مردم ...
~~... ...~~ کتابه وترتیبات رفتارها که این مختصر گنجایش ندارد

بسزا رسیدن قتله ومحرکین وسالار قاجار

اما حال طبیبها پس چنان است که بعضی ایشان ظاهراً از مداخله در قتل کفر
نبوانند مختصر وسایلی داشته اند وحیل نمودن یک نوع لذا بقدر مداخله مجازات
رسیده وبعضی نیز خواهند رسید از وقتی که در باطن مجاهدات الحضرت
وکسانی که حاضر شده وحکم صلاح وقت دانسته نبودند ودر بعضی دلایت
کتابها شرارت نموده وفقرا را اذیت نمودند هم روزنه وچاره را زدار
عملی فاری بودند که رعیت فقیر شده وحاکم که علاء الملک ابو القاسم خان
بود بازرس شده وبا کفایت مشهور وتدبیر الهی بود داخل شرحی از
خودش نیز با ... کرده واو نیز دادوجب برای انها وستاد
دار شد وبعد وقت ... وبعد از اینها دست از
حکومت معزول شد وبیست هزار تومان وقتی نیز منتظر شد وبعد از اینها
ت ... ... حاکم طهران کن ... شد وبا مریم
الحضرت ... رفتار ... نمود ... بدان نه وبا انکه چند ...
حکومت ... ... بود ... در این چند سال هیچ حکومت
بالاستقلال نبود تا انکه ناصر الدین شاه که چند سالی است معاف

وبعضی

وبعضی مانند راست وبعدها میخواهم نمایم وهنوز مغلوب کسی نشده
وچندین مرتبه اردو هم قسم برای او رفته وچاره نمود ۲۵ اردو که امام
عسکر سلطان ... مجتهد ... ... در ارگ قلعه طبس با دولت سوار
... ... قلعه وارگ قلعه ... طبیب ... شده ...
داشت تا ... او کشته شده در غضب شده وتمام ... را ...
ومعظم اهل ... طبس بیرون قلعه است که چنانکه ... وخوش ...
واهل اعیان ... ودولت هم بیرون قلعه بود ...
الحق ... مینمایند وشکست جانم ... ...
برده شد ... ... گفته بود که بعد ...
کاشان ... ... اورده ام ... ... با انکه
غفلتا ... ... دستار که چند هزار تومان جمع کرده
... ... رعیت ... ... خواه ...
بودند ... ... حاضر ... ... خواه بود
وساعد الملک ... مانع شده ومردم را ...
تحریص کرده ... ... در این ... علاء الملک
... ... تومان ... ... بودن ...
... ... رعیت ... ... تسلیم ... ودر ان
۱۳ روز تمام ... که ... از ... برای ...
مفتوحه ... ... در زیر حوض اب

فانه؟

۲۱

بنا نموده و عمارات عالی الملک و عالی الملک داد و رشته‌ها و چون دیگر ادا
نمود و سقف ابنیه کاری را با نیرو و سنگ و با رنگ شکست و ابنیه داشتند
برده هنوز به کاری مردان و زنان و فرزندان و غیره که به منابع رها داده
اقتدار صدر عالی شده علاوه بر اینها و هنوز گرفتاری از شیخ از نعمت
اما گرفتاری حاجی ابوتراب ~~[illegible]~~ پس از یک روز در گنبد وقتدار ه
در اوقات بعد آقای نوری شاه در طهران به فشار امارت دیگر که
از حاجی ابوتراب صادر شده بود مخصوصاً به سبب علمی حکم شده رکن الدوله
و اما ظاهراً آن کروه طهران داشته و در آن اوقات در کتابه
فرصت یافته رکن الدوله سخت متأسف و رکن الدوله با عدم میل
اجرای حکم را از اعدام آن داد حاکم خمس صوت او نیز بدون تأخیر ورا
پست آورده و هست امور کلی غلط نمیشود و بیشتر [illegible] افغان
[illegible] و [illegible] در سایر ملا بالا [illegible] حاجی ابوتراب پسر احمد ملا کاظم
و هست با او بوده سعیا در خلاصیش نموده موضع خود و هیئت علمیه
منبه که اکثر بود چون از علما طهران حامی شرطه و در باطن طرفدار استبداد
در خلاصیش کوشید نمر کرد او را با کار حجت طهران فرستاده در مقابل
حبس شده و تا مدتی از حالش خبر نرسیده و بعد او معلوم شد که در انبار
ضبط که [illegible] همراهش رفته بود بوکالتش به حاجی ملتجی شده جواب نفقه
نشنیده به دروازه ملتجی شده هیئت علمیه طهران که هم تعقیب هیئت علمیه
بوده و از شهر و نجف نیز تلگرافات به ادارات آورده و عمل شکایت
کرده فایده نکرده بعد از یأس از همه جا آن هیئت علمیه را [illegible]
خود

خود آقای نوری شاه و دنباله و صدور در شفاعت نمودند آن فرمودند که
او را حبس نکرده ام و اظهار رضایت و شکایات نموده ام و الی [illegible]
[illegible] حالش با لطیفه رضایت حالا نکاشته و انتقام الهی را که کشیده از
گذشته او را راست گفتم بعد عرض او را [illegible] و قتل آن حضرت را گفته آن شیخ
این پیام را هیئت علمیه برده هم آن فتوت آن بزرگوار کشف نموده
حاجی ابوتراب نیز فوز عظیم نموده قرار بر نوشتن التزامی شده با حد
هیئت و ادارات که در صورت خلاف دو هزار تومان داده باشد از
قضا در همان وقت قتل آقای سید عبدالله بهبهانی که از اطهار
اولیای مشروطه بود واقع شده [illegible] فرعفا گوی
الانظار کسی پروا [illegible] و در حبس متغول نمانه
پس از مدتی التزام نوشته شده [illegible] با [illegible] ادارات رسید
بر رفتند انداز عدلیه که بعد حکم حبس و حبس [illegible] بود اجازه خلاصی
خواستند او اکتفا به التزام نامه نمود و کفالت نامه جناب حاجی ملا [illegible]
خود را کتابه نوشته بیرون آمد و اظهار رضایت از او و [illegible] خلاصی او را
تا چند روز دیگر معلوم شد که در [illegible] سبب آن بوده و چون این بزرگوار
صورت از او شکایت نشده بود و چنین نوشته بود [illegible] اثبات
نوشته بجناب مجد الاسلام مرزا [illegible] که در مجلس [illegible] خراسان
بود که شما در اشکال و [illegible] از اتفاق التزام [illegible] که [illegible] از
دعاوی خود را گفتم و چون خود را [illegible] نشده ام خود [illegible]
نمی‌نویسم که رسیده نشود [illegible] مستخلص شد و سلام آقای نوری شاه

امده معذرت خواست و عازم کناره شد در آن وقت بعضی از اهل الهیان که در ایه انحضرت
بوده عازم ~~[illegible]~~ دیگر شده که کنند و به آتش بزنند و در بین راه آن را
بگشته آن بزرگوار مطلع شده مانع شد و نیز در دادن صدمه بعضی از
مریدان عازم فتنه شده بعضی تا به درجه که تقصیری ننمایند وحشی شوند
و در حبس بوضوح غیر معلوم او را بکشند هم مانع شده فرمود اینها که حالا خود
انحضرت ثابت و خدا خود خواهد تا اقدام بکشتنه که خود بهتر [illegible] بکشند
و برای رفتن خود زاده [illegible] که ایشان همه کار را بود چند دفعه جمعی اشخاص
از الهیان حرکت کرده دان بزرگوار مانع شده و کار را بعد از رفتن از این
راه برگردانیده و حاجی ابوتراب سنگ الذات بجهت مع اینها پس از رسیدن
بکتابچه آغاز تحریرات و تحقیق نموده هر کس را دست [illegible] داده
اذیت کسان انحضرت [illegible] و یکفن [illegible] ملزوم شنیده
انکه دست بعضی در [illegible] در راه و این امر شکفت [illegible] در دست محمد
سردار نوقاب و قوم [illegible] و این همان محمد است که سابق اسم او در
این کتاب برده شده و او بعض نوقابات مشغول جاهای [illegible] شنید
مورد [illegible] بوده بعد و از مریدان انحضرت بود [illegible] به جهت
میرفت و خود گفته بود که روزی در مجلس [illegible] کرم [illegible]
صبحم در کنار [illegible] نشسته بودم که انحضرت سخن از جنگ خونریز و در میان
آورده [illegible] و [illegible] بودن [illegible] نموده که
چون مرا دیدار سخن بر زبان راندند پس [illegible] چون [illegible] سخن را
بسمع سوق شنیده و نشنیده [illegible] بوده [illegible] حال خود
نموده [illegible] در آن [illegible] و بحکم [illegible]
باشنبه

باشنبه سوق آن اندر درش الحضینه در [illegible] سر میشود و چند سال
قبل از خروج [illegible] کرده است [illegible] رفت و [illegible]
کارخانه [illegible] شده و پس از مدتی مشغول گوسفند [illegible] و فروختن
شده تا بعد از [illegible] انحضرت بگوسفند [illegible] به عبور گذاردن
تجارت [illegible] بود و [illegible] دید و حاجی ابوتراب تفضل
از ادب [illegible] رسانیده و لذا [illegible] در [illegible] جا کرده [illegible] بود
رفت و بود تا امروز [illegible] اداره [illegible] که اکنون آن اداره
منفصل و [illegible] سابق است [illegible] بوده تغییر شده بود
[illegible] که از این ادارات [illegible] کاینه [illegible]
[illegible] راه [illegible] بگیرند [illegible]
نموده [illegible] شده و چون [illegible] بیش
از هم [illegible] اداره [illegible] تکلیف [illegible]
سخت [illegible] پس او [illegible]
کرده [illegible]
تمام [illegible] گوسفند [illegible] تجارت برده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خود [illegible] تقصید کرد [illegible]

که هشت روز به جوزه به بلیسی که جابورت بلغا آمده بود او را گرفته رحم
اندک به رویت تا وری جو باز ذلیل بر باشی نزد وی رفتی با کرته را
نموده پس باشی با عرض کرد در تربت و مشهد و نیشابور مشهور و در جراید
ایران مذکور شده وادارات به تفتیش برخواسته و سوار از اطراف بر او
دستگیری آمده و آدمهای سوار است وقت حجت عبد بوده که تا اخر
ماخوذ نشد لیکن چنانکه در هرو آمد پس چند سوار از انجا مردم ازین بود
آمده و حاکم نیز که مهم را آمده بود و سوار رسم گفت حمله کنانه را فراهم
آورده و ایلجاری نیز نموده جمعی فرار کرده کرد دوری [illegible] جون نموده
انها جمعی کم بود که شش نفر بوده به فرار تربت نموده و در انجا کمین
آمده جنگ کرده و سه نفر آزاد گشته و دیگر نفر طود و حال گرفتار شده خود او
با دو نفر پیاده فرار کرده و چند روز گمنام شده و سوار از آن شوق شده
و مردم از او عاجز بوده سالگاه به بلغا به رفتند و با بودن حاکم در گناباد
که سواره را گشت دارد و عرض نیز بعضی بود گرفت و حول مردم را
شنگ هیچ نشد خبر از انها پیدا نشد و دستمه ازاد دیده شد نمی‌باشد
حاکم تا جا راهم تحصیل شد به دو سوار فرار نموده و او کتابه را تصرف
نموده و عجب آنکه در واقعه او اهالی فقرا به ساخت بار گر جو شده
و صبح بمین قاین نایب الحکومه نقدی نزد شش رود و تفرع نموده و صفا
بوده و او دستپاچه با خفا همراه بوده و مظفر السلطان نیز دور
تماکی آنکه کر صوات او بر انزایه دو به بردن امدن از جو شد

واقعه

کلوله

کلوله با درزنه فورا برگشته و تعاقب نمودن قافله را که از آنجا با وتیر زدنه
و اسباب احتمال بکار کرده که اندمش محفظ نماید پس از چند روز از دولت آرد و با
با توپ از طرف قراباغ و تربت وارد و با از طرف قاین مامور شده
فتح نمودند و قلعه کمیور را که محکم است در سرحد گناباد و اطراف او بیابان است
مرکز قرار داد و شب رفته بیرون و فورا برجای برگشت و دو نفر و چند من
هزار تومان نقد مضعف روز از مردم گرفته و برگشت پس از چند روز فرار
کرد و اردو تعاقب او نمودند تا نزدیک طبس طبسیان آذوقه با رد و ارد دوچه
نداده ناچار شده مراجعت و محمد از انجا رفته و ملحق با شیخ علی کاشی شده
و احوال دو فرقه وان حدود را تاخته ولی یکدیگر به طبس آمدند و محمد علی
حلوان سایکه و شیخ علی تا بیقرار و دوحوت سیجر طبس برزد
تا شیخ حسن حوت که به استقبال آمده اطلاع داد طبسیان را و محمد حوت
انها با رگ رفته محصور شده و شب جنگ آمده و محصور در ارگ را
حفظ نمودند و در ضمن شهرت داده که ما قطعا با شیخ علی نمودیم با انکه
ارگ طبس چنان محکم است که فکر بدست گرفته شود با ان حصار و با زر فرو رفته
که در روز کار بستنگام ان کم شنیده شده و در انجا جا گرفته ز در تبریز
تا شیخ حسن آلوده راه رفته نیز براد خوارده گشته شد تا شیخ علی عطف
نمود و چیاپان را غارت و خراب نموده و حرکت نمود با تمام اموال طبس
و محمد علی تمام مامور کتابه نمود که با نزده روزه بیایند بلغا بدو هم از حاج
ابوتراب مراجعت نموده با ولی نشود و سعی اتباع قمه هم با او بوده
و الان نیز هشته محمد علی آمد بلغار اکراد و افاغنه کتابه به دوشاد

نزد ردوسار که آب و تفنگ بدهد حاجی ابوتراب جواب سخت داد که
بر حسن چاوه چو کارش با نجا رسیده حاضرم در جواب گویا اگر روز باید
و نهبه دیده چه را با تفنگ که بر جا را گرفتند جنگ که مجتهد رسید شوهر خواهر
خود را طلبیده او را جواب زد که چرا گذاشتی که خواهر مرا بی اقتدار کرده
برانند و کم باعث این کار شد گفت حاجی ابوتراب غیرت ناموسی او را
در آن صفت سر آمد تمام خلق بود که گوش انداخته فورا با اتباع سوار شده تا [illegible]
رسیده که ربع فرسخ است بتوقف [illegible] که با اهالی که تمام از [illegible]
مجرا سوده هستیم پس امر کرد اتباع خود را که هر کس بر گردد با نگاه عقب
نماید او را گلوله خواهم نمود و [illegible] بر زمین [illegible] کشته دارد
توقف شد و اطراف خانه او را گرفت مردم متفرق شدند و پسر از حاجی
محمد حسن را امان داده از برج بزیر آورد و محمد رضا نام [illegible] را که
[illegible] از برج حاجی محمد حسن [illegible] از [illegible]
آورد و او را کشت و پسر حاجی [illegible] شیخ عبد الکریم نام او را پسر خود
بر همان دست که [illegible] شده و بر [illegible] او بر همان موضع [illegible]
و بهمان طریق دست او را [illegible] والده اش عجیب [illegible]
داخل انبار دیگر را پس عیال او را برهنه آورد و عیال [illegible] و صدا از د
بیا بیرون دم در حاجی ابوتراب گفت خون حاجی محمد حسن مرا
اخذ گرفت و امان خونت آن [illegible] هزار تومان بده
که [illegible] قبول نشد او هم جان داشت جنگ نمود و شب [illegible]
شیر [illegible] بوده است او که از او [illegible] روز دیگر [illegible] را [illegible] محاصره
داشته خانه او را خراب کرده و از اینجا [illegible]
می رفته در قلعه [illegible] خانه [illegible] و مقصد همه
براد

برادش میرزا [illegible] که همه از حاجی [illegible] را تمام نمود و دوازده چلیک نفت
بر لحاف و فرش ها او ریختند و فرود [illegible] بر او از سقف خانه او و غیره لکن
او زنده مانده جنگ میکرده و [illegible] تفنگ او سوخته بوده و [illegible]
تفنگ را از دست [illegible] تا [illegible] تیر زده بوده بالاخره از شکاف دری تیر به
چشم او زده سر او را [illegible] تیر زده بود که سر او را [illegible] بوده و اعضاء او را
پاره پاره و نعش او را [illegible] بر او زده بودند و اموال او را غارت شد اسناد
او را تمام [illegible] و [illegible] بر زده بودند و عیال [illegible] او که همشیره
حاجی محمد حسن بود همان [illegible] کرده بود [illegible] او را
اسیر داشتند بعد اسباب خاصه او را [illegible] روانه نموده بود [illegible] که
سلاطین عالم [illegible] غضب در اطراف [illegible] نماید [illegible]
سردار [illegible] نشستند که [illegible] وصف [illegible]
کرده بود و [illegible] بود در [illegible] در روز [illegible] گذشت بعد تمام [illegible]
و [illegible] از تمام [illegible] رفتند پس [illegible]
نمود [illegible] ماموریت [illegible] و [illegible] حاجی [illegible] و [illegible]
ردوسار آب و تفنگ گرفت و [illegible] بعد [illegible]
[illegible] و احضار [illegible] نمود [illegible] مردم [illegible]
[illegible] و او را [illegible] و [illegible]
رفتار [illegible] شد [illegible] و رفت [illegible]
وارد شده بود و [illegible] رفت [illegible] بقلعه [illegible]
و محصور بوده [illegible] بالاخره [illegible]
شیر زدند و قلعه را متصرف [illegible] نمودند لکن او [illegible]

از قلعه خود بیرون رود و خود را کشته چنان شجاعت اظهار نمود در کیسو از ترس پا زدن
و از نقب بیرون آمدن در سنگر دشمن و او را شبانه بی‌لرزه دفعه‌ها بودن
اردو در حوضه و هفت نفر را به نوبت اسیر ساخته و تفنگ اسیر را بردن
و اثاثه لکه اگر نوشته شود چون رشته‌ها کشیده شود و لکن در دو برج
و نهایت رشادت ~~و اسب سلطان~~ بعد لکن در ورود در اخرت بهجود
بکمرد اینده و بد و دسته که جناب حاجی ملا علی و جناب آقا رضا و سادات نیز بلکه اسکه
بسیار عزیز لکن در این باب فاصله بود و بعد از تمام شدن او و رفتن او اسکندر خان
پیر منظفر السلطان که با سفاد دشمن شده بوده با جناب حاجی ملا علی به سبب …
قبول معاهدت او در کاریزه دیگری و چند دفعه اسباب چینی نموده بود
در زمان سالار خان تهدید و تشنیع نموده بلکه بیچاره در بیعت آنده تفنگ را نموده
در آماده نموده شبنکاران را شکسته و در سیف داد دخیل فاد استه بود
او را که آقا رضی الله را بر در حیات بسته بود و که شیر تاب و شفاعت خواهش
را نموده و در این سیف داد را ول داده نبود و از تجربه که اصحاب جناب حاجی
ملا علی یا د شب بیعت رود ها نزد بوالداوی بودند و گوید دست
از این کار برداریدولا قتی پدر از درم که سید محمود … ها نزد
مرتفق شده منظفر السلطان مستی شد و نذر داده … نمود بود … با
هر حال سالم شد و چند روز آن وقت رفت برای برنت گیسو که
قلعه … بود و … تمام شد و شبه
مرض طاعون بود و او را … داده دفن نموده و قصه آن کار زده
جبود معتمد … قضیه سالار خان و انهضنی الملائی …
حاجی مقداد … که … بود … از … که …

سر تفنگ را بر روی … دست با اطمینان بیرون رفت و انگشت را برد
و مدت توقف کنار و چند روز بعد از حرکت او در نظر در خانه … معلم خان
انشاء بود و خان محمد بیگ که مامور از دین بیک … از مرحمت بودن و سالار
خان چند روز قید کشته شد و چشم دیگری که اسمعیل خان که مامور بود
گرفتن و حبس نمودن بود و از … هر کدام همان روز سوار شده با سالار
خان به لو به … سوار شده … او را از زین زده و پس
از رفتن او کنار و در شهر آتش گرفت صورت او و عرض مبتلا شده تنها
و اکنون خبری از او ندارم و خود سالار خان او را حرکت از زاد و
معقده کناره … را زد که … بود و معامله عسکر دو دفعه
هم در کنار … بود و … بر گشت … نمود نقض نمود
دولت شد و آقای حاجی ملا علی پس از … هفت روز … شیخ …
شبانه روز از طهران … او از … رفتند با … الملک
از وزارت جنگ … که … سوار … حفظ … ایشان برد … تا
و نقدینه را … شده … صورت … با …
نمودند و … دعوت و … و سایر اطراف نموده و این
بنده … مامور به … فرموده … نموده …
… ~~…~~ … و … و …
تا کنون که در کنار آنچه … کشته ام … و …
ایشان … نظام … الوزاره را با … السلطان …
سعید را از … دولت … و … نموده …

قوچان خراسان پس از دو ماه شبانه روز جنگ رفته و [illegible] را که [illegible]

سالار خان است در ۲۱ فرسخ تربت گرفته او را محاصره نمود و پس از

چند روز جنگ خود او فرار نمود و عیال او و اولاد دو پسر و سه دختر

نفر اسیر شدند دو ماه انواع زجرها شنیدند و خود او [illegible] سعدالدین که

کرد [illegible] ترشیز است [illegible] میرزا ابراهیم خان که شجاع و جوانمرد است

او سپاه گفته نیز [illegible] نموده چند نفر مجروح [illegible] اسباب خود را تمام

بجا گذاشته از [illegible] که روز در راه روبار که ده بود [illegible] شده

غلطان [illegible] رفته بعد از [illegible] دور [illegible] خود را [illegible] رسانده

سواری شده تا چند [illegible] ده از [illegible] ماه خود [illegible]

رسانیده [illegible] در [illegible] خواستند او را بگیرند [illegible] خود را مستخلص نمود که

سپهدار اعظم [illegible] داده بین [illegible] که گویند ۲۵ هزار تا

بوده [illegible] نموده بود که خود او مطلق العنان [illegible] طهران [illegible] از

[illegible] ترتیب داده که او را [illegible] صورت

نگرفته دیگران او را [illegible] شده و چند روز [illegible] سپهدار [illegible]

سپهدار [illegible] و [illegible] سپهدار حفظ او را نموده از روز حمایت سپهدار از

خود او مغضوب ملت شده چنین [illegible] اراده کشتن او را نموده ولو

پناهنده [illegible] و [illegible] بالاخره [illegible] و حاجی محمد [illegible]

و [illegible] طهران بود [illegible] طهران [illegible] سالار خان

[illegible] الملک [illegible]

[illegible] سپهدار نموده [illegible] السلطنه

[illegible] اعلیحضرت [illegible] سپهدار [illegible]

و حاج

و حاجی محمد حسین معین الاشراف [illegible] اعلیحضرت [illegible]

[illegible] سپهدار [illegible] حمایت [illegible] سالار [illegible]

[illegible] ابراهیم [illegible] طهران [illegible]

و او را [illegible] نموده که [illegible] اعلیحضرت و [illegible] رسید در

حضرت عبدالعظیم [illegible] شد و التماس [illegible] خانواده [illegible]

[illegible] نمودم [illegible] دارم [illegible] که [illegible]

[illegible] که از اعلیحضرت و [illegible] داد [illegible]

برداشته و [illegible] در حضور [illegible]

نوشته داده [illegible] برادر [illegible] روانه شدم [illegible] نموده [illegible]

[illegible] داده [illegible] نمود [illegible] دو [illegible] در [illegible]

و [illegible] اعلیحضرت [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] شده [illegible] اعلیحضرت

[illegible] اکنون [illegible]

[illegible] قافله [illegible] ده [illegible] او را [illegible]

[illegible] طهران [illegible] او را برده در [illegible] نموده [illegible]

[illegible] مدت [illegible] که [illegible] ابراهیم [illegible]

تمام [illegible] اعلیحضرت بود [illegible] محبوس شده [illegible]

[illegible] او را [illegible] بحضور اعلیحضرت [illegible] نموده و

نوشته [illegible] خود را [illegible] رسانیده [illegible]

از [illegible] رفته [illegible] اعلیحضرت [illegible] که کسی

[illegible]

معرض دستور چنانکه حاجی ابوتراب را که از طهران مرخص بوده حاجی ملاعلی از آنجا
همراه بردند شاه که کسی از منتظران او را در راه بکشد و همانا نوشته که آنم خانی برده
به ترکمان داد و نه دست شیخ ابراهیم جلال ذات از ترتیب بود تا آنکه او را در تربت حیدریه
رفت دیده او را بیرون نموده اما حاجی شیخ صدق پس صحیح از طهران نوشته
و الحاکم عفو نمود و نوشت که دیده شما را این دست ندیده ام از صلاح نداریم تا نوشتیم
پس تلگراف دیگر را با شما رسانیده و چون در او صورتی از اعتبار رسیده بود دیده
متعرض شدند اما آصف الدوله بسی در او اسرار داشت که او از کاشتن او خوف داشت
در کمانی بود گرفتار شده با استنطاق در طهران و ادعا او را در وفور دیگر او
قوچان و این رشته مغضوب شده تا دوره مشروطیت تا اینکه بخت گرفتاری
ذخط کرد تا آخر بعضی او را او انه نمود خبر کرده که مردی بعضی رسیده الکفر
بجوی نموده همه شاه همین قدر کار می‌بینیم که بهمین جهت و اما نمود . و الحجه
که اگر او نباشد رفتن با محمد تمام است مجاهدین خبر شده که او قطعا نمود رو
بخراسان نهان در ۸ ذی حجه که اقتضای عزا ابد در حضرت عبدالعظیم بود از
صفوف جمع دست کمی زده و فرار شده و از همانجا مامور رفت و او را از دولت
برگردانید و مستوفی شده و در خانه مجد الدوله تا چند شب بعد تا این
باهم بجا نمی آورد تا آن طلب کسی که خطا از او بگیرد شب بخانه او رفته صبح
آصف الدوله مرده بود دو سه شب بعد بخانه حسینه او رفته و الدوله [illegible]
اما رکن الدوله پس همان سال عزل شد و باز [illegible] شده لکن اسباب
عزل او و آمدن روسیان و بهم خوردن اطراف مهمات [illegible]
هراز که تا حال رهایت سلطنت نبود حال [illegible] روسی [illegible]
به را او رکه عتیق بوده مسموم نمودند نخست [illegible] و وجود او را

روسیان

روسیان شده بودند که اگر ما نبودیم چون ثقة الاسلام هم از خواهیم داد به
شاه بیرون رفت و در قم داد که گرفتار محمد خان پس نوری قوچانی [illegible]
خویش کرده به مهابت هیچ که علم آن کشته شده بود پس از آن [illegible]
کاشانه او گفت اگر تو را هم [illegible] او تو را خواهند داد [illegible]
به ترکمن کشتن رفتار کرده چرا مهابت را طول داد روسیان شب [illegible]
قونصلت از در [illegible] او ده صبح را نمود خانه طهران رفتند
جای کنار دروازه هستند تا طاقت چه شود اما [illegible] کرمان [illegible]
وقت و با دستند و [illegible] کشته شده و متعرض شدند اما [illegible]
[illegible] موکلان [illegible] شده [illegible]
والی [illegible] همان شب از شاه اطاق [illegible]
[illegible] پس از ده روز [illegible] دیگر گفت [illegible] شاهزاده
[illegible] و باز [illegible] پس از چند روز دیگر [illegible] بود
[illegible] و در کوشه افتاده بود [illegible] مرتبه دیگر
[illegible] را درست کردند و او عرض میکرد که [illegible] و [illegible]
[illegible] دارم چرا [illegible] دیگران نموده [illegible]
اما [illegible] چند روزی [illegible] بود و بعد [illegible]
شد بعضی گویند فرار کرده بعضی گفتند قتل او [illegible] و بعضی
[illegible] الکفرت و بهر حال [illegible] کشته شده چنان بوده که [illegible]
و [illegible] او دیده شده و هر کس [illegible]

تا مهدی بمسجد گوهرشاد رفت بود با سالار خان ملقب به امیر و چند نفر دیگر
مخفی و در شب عزم ضرب رفتار در شهر داشتند و چند تا از او تمام شکست و فرار کرد
در جنگل ساکن شده و زن و صبر او دیوانه شده و هنوز تا بعد ضیاء الدوله با امام جمعه
پس روز او در شهادت فرار نموده و جعفر در تو قابت و جوینده بود و جمعی
هم فرار او بود و همیشه خائف بود تا فرار او رفت عتبه فتح شاه الان
هم خلعت از سرکار ملوکانه مرحمت و رسیده و مرحمت نموده تا اندک
سالار خان ملقب به امیر همراه او آمده جولان داشت و پس از اندکی قتل
سلطان او را [illegible] نموده از این راه محمد ... با ... او را کافر دید
او را ... نموده ... خود نموده و ... او را ... و از آنجا او را
نموده تا محصور شده و کشته شد جعفر را اسیر نموده و بمشهد برده و در آنجا
محبوس است الان بکمال راحت محبوس است و عیال و بر ... ایشان است تا
فرا رسید امام عبد الکریم برادر ... دست محمد ... در وقت توقف
و جنگ نمود دیگر اکنون چند تا بعد ضیاء الدوله امام و حکام ایران از اول
بنیان ایشان سلطنت نوع را واداشت نمودن فقرا از دولت بهادر
اندرزه وقت دو گرانست و رایان و طلس ... ریاست و از روز
هر روز که طلاب با غوغا اصفهان لرده و طلبیان در مشهد و در حرم حضرت
رضا به کرو نموده تا چون در بالا سر حضرت جاری شد حضرت
نحو اینکه خداوند بنا ... برد کشته و تا کنون هر وقت کسی
عرض کرده که تا تمام شود این بنا ... به خدا ... کشته برد از
دارد و ... ان اوقات ... در ... در ...

کشتند

[Right margin annotation:] از ... بود و با او ... و ... جعفر را ... و ... ابو ...

کشته و آتش کینه در مشهد در گرفت آتش فتنه و از آنجا حق الی روسیه
و تفلیس و باکو به یکدیگر آتش کینه در گرفت آتش فتنه به طهران آمد
بهانه نزاع اهانت به عبد الله و تا آن فضل الله داکم کوشش ... فتنه او
گرفت و طرفیان بهم رفتند و مرحمت داده اما اراده یا عنوان سرود
و ... دیگران آمد و همت آنها در طلب شد و آخوند ملا کاظم به روی دارو
دست نموده در یک قتل یکدیگر را عبادت شمرده و همان ... بطنا بالعلم
المعصوم را شهید نموده یک مرتبه آتش در گرفت چند روز بعد تبریز شلوغ
شده فتنه بالا گرفت و جمعی کشته شده و بعد ان بکلیه ... فتنه ذلیل
اصفهان بود که ... و حکومت به ایشان شد و از طرف سپهدار در رشت
و گیلان مطلع شالت سلطنت را برافراشت و تا ... رسیده و جمعی سپهدار را
حرکت داده و جمعی سردار اسعد او با ... به اطراف ... در طهران آمد و دیگر
هزار ... محمد ... سعد ادتام و ... بودن قراق ... راه ندادن
و ... تمام ... صبح داده و ... شده ... بدون ... شاه را نا
بسفارت روس ... از سلطنت شد و ... سلطان احمد شاه که طفل بود
سلطان شد و ... نموده و عضد الملک ... سلطان ... که
المرحوم ... سلطان داده بود در ... او
السلطنه شده و تا زنده بود ... السلطنت ... نمود و از روز بعد
~~هر روزه صدا ... از ... ملت است ... در ... ان ...~~
تمام شد کاشان ... و ... شد ... در رشت و تبریز ...

کشته شده و بتصرف روس در آمده و کرمانشاهان هم غارت شده و الحمدا
نقطه ایست از ایران که از آن گرفتاری نباشد مخصوصاً آذربایجان [illegible]
شهر رشت اعلیحضرت [illegible] مخصوص [illegible] تا چه اندازه [illegible]
ارام نمود و [illegible] ۱۳۳۳ که ماه چهارم و [illegible] است باستان
اقا [illegible] خبر رسید که او را هم چند هزار لشکر روس [illegible]
ما بین ایران از جزو [illegible] محمد علی شاه [illegible] و امن ترکمان [illegible]
و [illegible] سالار الدوله تا همدان و سلطان آباد وارد و [illegible]
بسیار [illegible] و [illegible] بود خود چند [illegible] لشکر روس [illegible]
اما هم یک محله را با توپ خراب نموده و [illegible] نفر را کشتند و [illegible] الاسلام
با دو نفر دیگر از علما [illegible] دار زدند [illegible] دار ام نموده [illegible]
[illegible] که [illegible] شاه [illegible] نموده [illegible]
[illegible] لشکر روس [illegible] حضرت [illegible] که
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] و [illegible] معلوم است که در [illegible]
[illegible] این سخنان اغفال [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] ایرانیان [illegible] دارد [illegible]
اوضاع ایران در این چند سال [illegible] که در این [illegible]
[illegible] دیگران [illegible] و مقصود [illegible] اعلیحضرت [illegible]
[illegible] در این [illegible] جناب [illegible]
میرزا [illegible] الصدر [illegible] بودن [illegible]

[illegible]

لله

اگر [illegible] دفعه

لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

[illegible]

اشان تو مقامات خلیل | [illegible] اسمعیل [illegible] جبرئیل
ای صنم وحشی [illegible] | از تو به مقصود [illegible]
روزگار رنگ دارد از تو رنگ | کرد [illegible] فراق
باز کرده دو قفه را پایان بهار | عقد [illegible] دلان را قرار
عصر او در درس و اوقات ذکر | گاه [illegible] بشارت که [illegible]
این بشارت [illegible] | کشته گشتن [illegible]
همچو [illegible] | تا چو [illegible]
همچو [illegible] عشاق [illegible] | آن شهید [illegible]
مرد او در سفر [illegible] | کشته گشتن [illegible]
این سخن پایان ندارد باز گو | وصف [illegible] شهید راز گو
در شب [illegible] | سر [illegible]
جانب [illegible] | [illegible]
درکمین [illegible] از قوم عنود | [illegible]
چونکه مقتول [illegible] | [illegible]
از فرس ریخت [illegible] | جسم [illegible]
این چنین [illegible] | در کتاب [illegible]
[illegible] | [illegible]
این چنین [illegible] اولیا | وقت رفتن [illegible]
مر [illegible] | تا [illegible]
در [illegible] | [illegible]

[illegible]

چون [illegible] | [illegible] | [illegible]
وان [illegible] | [illegible] | [illegible]
قطب [illegible] | [illegible] | [illegible]
روز [illegible] | [illegible] | [illegible] رحمة للعالمین
تو [illegible] | [illegible] | [illegible]
از تو [illegible] | از تو [illegible] | از تو [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] | [illegible]

تو حافظ عالم و اعقاب او

در ماه حجه [illegible]

ملحق است بکتاب شهید [illegible] یوسف خان هراتی با محمد خان [illegible] و [illegible] سنه [illegible] و اطراف صحن و حرم حضرت رضا [illegible] بنمودند و بعضی علما [illegible] دو شنبه [illegible] با [illegible] خلاف کرده [illegible] بنمودند [illegible] شهر را [illegible] گرفته [illegible]

~~رسانیده صحن نو را از رواق ها بدرون حرم بستند وحضرت~~

~~شیر خراسان ظاهر شد والیان تمام شد امر وحضرت راضی شد ازان اما~~

~~شیعه ها اگرچه از قرار اینکه شنیدم اسم ... سردار ازدار~~ دعوت

در بالای سر آنحضرت جا ریختند و جمعی را در حرم کشتند و کوبیدند

بالنهایه رسید و شخصی را که زیارتنامه خوان بود از رواق بیرون کشیدند

دست را بریدند و مال ورمی بستند وحضرت سالار قدا ارزان

ظاهر شد و ایام تمام شد امر وحضرت راضی شد ازان اما شیعه ها

اگرچه از قرار اینکه شنیدم اسم ... سردار ازدارد وحتی به

باحضرت اقا کنون از مذهب اسلام اسلام رسیده ودولت تشیع در

روحانیت بعد که کشتند ... و دیگر ... بوده که

در ... دولت بزرگ ... جمیع اهل تشیع دولت حرم رضا

بود وتمام این امور ... اسم موسی ...

الهمکارت ... و نیز ... در راه طهران ...

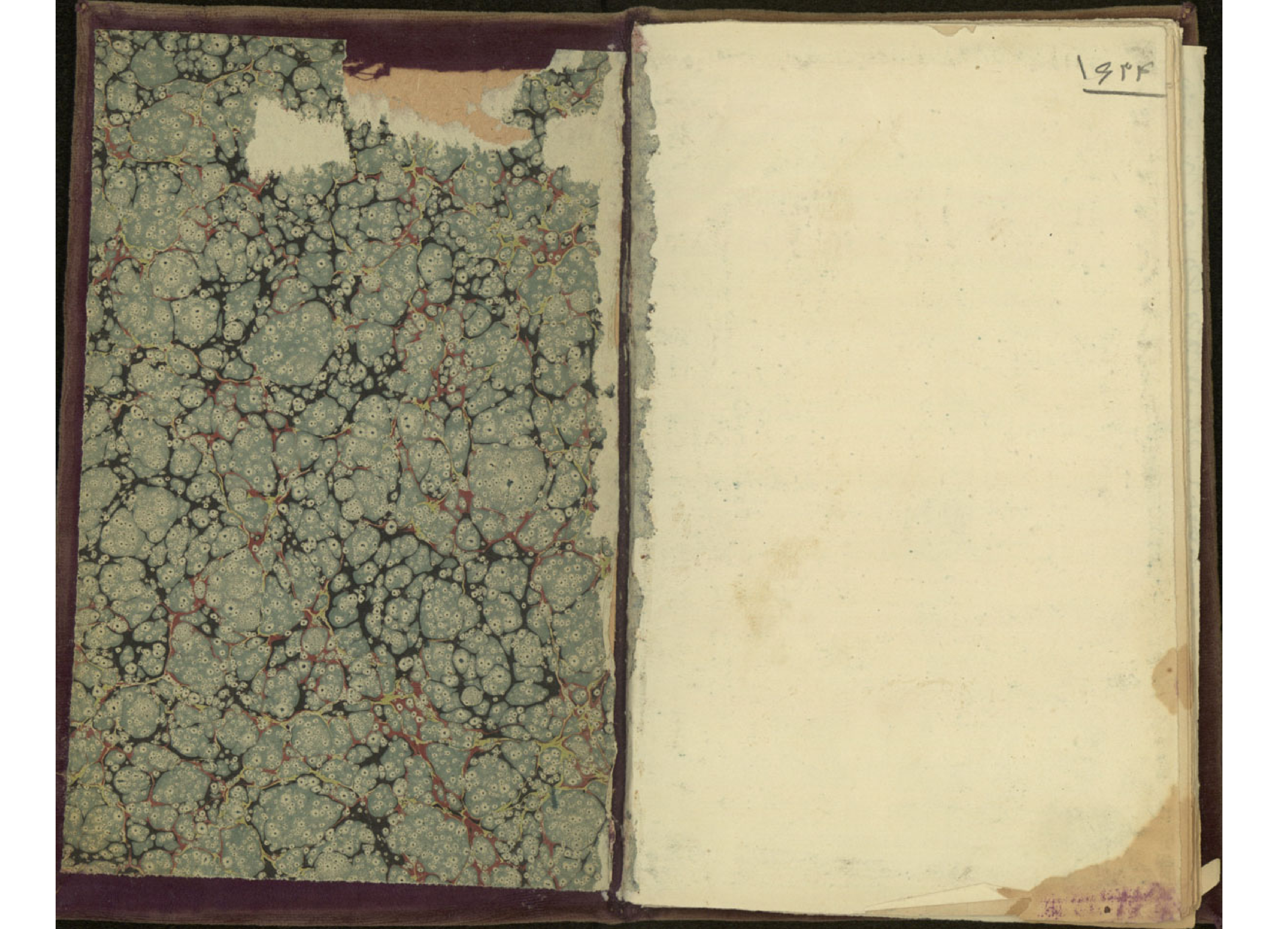
بالدین ... دیگر ... او کشته شد و اموال او غارت شد

وخود او فرار ... تا ... رسانیده

عم محمد البیع للمهدی






۱۹۳۴